

تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی: آزمون یک مدل معادلات ساختاری در زوج‌های درگیر فرایند قضایی

مشخصات نویسندگان:



© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است.
انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.

۱. حمید رستاک: دانشجوی دکتری، گروه روانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۲. سید علی کیمیایی*: استاد، گروه روان‌شناسی مشاوره و تربیتی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۳. حسین کارشکی: استاد، گروه روانشناسی مشاوره و تربیتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
۴. سید امیر امین یزدی: استاد، گروه روانشناسی مشاوره و تربیتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

*پست الکترونیکی نویسنده مسئول: kimiaee@um.ac.ir

شیوه استناددهی: رستاک، حمید، کیمیایی، سید علی، کارشکی، حسین، و امین یزدی، سید امیر. (۱۴۰۵). تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی: آزمون یک مدل معادلات ساختاری در زوج‌های درگیر فرایند قضایی. *سنجش، ارزیابی و مداخلات زوج درمانی*، ۳(۱)، ۲۸-۱.

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی و آزمون مدل معادلات ساختاری روابط میان این متغیرها در زوج‌های درگیر فرایند قضایی انجام شد. این پژوهش از نوع توصیفی - همبستگی با رویکرد مدل‌سازی معادلات ساختاری بود. جامعه آماری شامل تمامی زوجین مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شهر شیراز بود که از میان آن‌ها ۴۰۰ زوج، معادل ۸۰۰ نفر، به روش نمونه‌گیری تصادفی انتخاب شدند. داده‌ها با استفاده از مقیاس تجدیدنظرشده تاکتیک‌های تعارض زوجین و پرسشنامه درجه‌بندی رفتاری کارکردهای اجرایی بزرگسالان گردآوری شد. تحلیل داده‌ها با استفاده از ضریب همبستگی پیرسون، تحلیل عاملی تأییدی و مدل‌سازی معادلات ساختاری با روش برآورد حداکثر درست‌نمایی انجام شد. شاخص‌های χ^2/df ، AGFI، GFI، CFI، IFI، TLI، RMSEA و SRMR برای ارزیابی برازش مدل به کار رفتند. نتایج نشان داد شاخص کلی نقص کارکردهای اجرایی با خشونت زناشویی رابطه مثبت و معناداری داشت ($p < 0.001$ ، $R^2 = 0.66$). مدل ساختاری از برازش مطلوب برخوردار بود ($\chi^2/df = 3.41$ ، $GFI = 0.949$ ، $AGFI = 0.921$ ، $CFI = 0.957$ ، $IFI = 0.958$ ، $TLI = 0.948$ ، $SRMR = 0.044$ ، $RMSEA = 0.055$). مسیر کلی نقص کارکردهای اجرایی به خشونت زناشویی مثبت و معنادار بود ($\beta = 0.72$ ، $p < 0.001$) و مدل ۵۲ درصد از واریانس خشونت زناشویی را تبیین کرد. در میان مؤلفه‌ها، کنترل هیجانی ($\beta = 0.31$ ، $p < 0.001$)، بازداری ($\beta = 0.24$ ، $p < 0.001$)، حافظه کاری ($\beta = 0.16$ ، $p < 0.001$)، انعطاف‌پذیری ($\beta = 0.13$ ، $p = 0.003$) و خودنظارتی ($\beta = 0.09$ ، $p = 0.028$) اثر مستقیم و معناداری داشتند. یافته‌ها نشان دادند نقص در کارکردهای اجرایی، به‌ویژه ضعف در کنترل هیجانی و بازداری، نقش مهمی در تبیین خشونت زناشویی در زوج‌های درگیر فرایند قضایی دارد و توجه به این مؤلفه‌ها می‌تواند در ارزیابی خطر، طراحی مداخلات روان‌شناختی و پیشگیری از تداوم خشونت زناشویی مفید باشد.

واژگان کلیدی: خشونت زناشویی، کارکردهای اجرایی، کنترل هیجانی، بازداری، مدل‌سازی معادلات ساختاری، زوج‌های درگیر فرایند قضایی

Explaining Marital Violence Based on Executive Functions: Testing a Structural Equation Model Among Couples Involved in Judicial Proceedings



© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the CC BY-NC 4.0 License.

Authors’ Information:

- 1. Hamid Rastak: PhD Student, Department of Psychology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
- 2. Seyyed Ali Kimiaei*: Professor, Department of Counseling and Educational Psychology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
- 3. Hossein Kareshki: Professor, Department of Counseling and Educational Psychology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
- 4. Seyed Amir Amin Yazdi: Professor, Department of Counseling and Educational Psychology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Corresponding author’s email: mozhgan.arfi@yahoo.com

How to cite: Rastak, H., Kimiaei, S. A., Kareshki, H., & Amin Yazdi, S. A. (2026). Explaining Marital Violence Based on Executive Functions: Testing a Structural Equation Model Among Couples Involved in Judicial Proceedings. *Couple Therapy Assessment, Evaluation, and Intervention*, 3(1), 1-28.

Abstract

This study aimed to explain marital violence based on executive functions and to test a structural equation model of the relationships between these variables among couples involved in judicial proceedings. This descriptive-correlational study employed structural equation modeling. The statistical population consisted of all couples attending the Family Court of Shiraz, from whom 400 couples, equivalent to 800 individuals, were selected through random sampling. Data were collected using the Revised Conflict Tactics Scales and the Behavior Rating Inventory of Executive Function–Adult Version. Data analysis was conducted using Pearson correlation coefficients, confirmatory factor analysis, and structural equation modeling with maximum likelihood estimation. Model fit was evaluated using χ^2/df , GFI, AGFI, IFI, CFI, TLI, RMSEA, and SRMR. The total executive dysfunction score was positively and significantly associated with marital violence ($r=0.66$, $p<0.001$). The structural model demonstrated satisfactory fit ($\chi^2/df=3.41$, $GFI=0.949$, $AGFI=0.921$, $IFI=0.958$, $CFI=0.957$, $TLI=0.948$, $RMSEA=0.055$, $SRMR=0.044$). The overall path from executive dysfunction to marital violence was positive and significant ($\beta=0.72$, $p<0.001$), and the model explained 52% of the variance in marital violence. Emotional control ($\beta=0.31$, $p<0.001$), inhibition ($\beta=0.24$, $p<0.001$), working memory ($\beta=0.16$, $p<0.001$), cognitive flexibility ($\beta=0.13$, $p=0.003$), and self-monitoring ($\beta=0.09$, $p=0.028$) had significant direct effects on marital violence. Executive dysfunction, particularly impaired emotional control and inhibition, plays an important role in explaining marital violence among couples involved in judicial proceedings, suggesting that these domains should be considered in risk assessment, psychological intervention, and violence-prevention programs.

Keywords: Marital violence, executive functions, emotional control, inhibition, structural equation modeling, judicially involved couples

خشونت زناشویی یکی از پیچیده‌ترین و پایدارترین اشکال خشونت بین‌فردی است که پیامدهای آن نه تنها به سلامت روانی و جسمانی زوجین محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند ساختار خانواده، کارکرد والدینی، امنیت عاطفی فرزندان، ثبات اجتماعی و حتی عملکرد نظام‌های حمایتی و قضایی را تحت تأثیر قرار دهد. در ادبیات پژوهشی، خشونت زناشویی معمولاً به مجموعه‌ای از رفتارهای روان‌شناختی، جسمانی، جنسی و کنترل‌گرانه اطلاق می‌شود که در بستر رابطه صمیمانه رخ می‌دهد و هدف یا پیامد آن می‌تواند آسیب‌رسانی، ترساندن، سلطه، کنترل یا محدود کردن همسر باشد. با این حال، خشونت میان زوجین پدیده‌ای تک‌علتی نیست و در چارچوبی چندسطحی شکل می‌گیرد که در آن متغیرهای فردی، شناختی، هیجانی، ارتباطی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی به صورت هم‌زمان یا متقابل نقش دارند. مرور نظام‌مند عوامل خطر نشان داده است که سابقه خشونت در خانواده مبدأ، مشکلات تنظیم هیجان، مصرف مواد، تعارض مزمن زناشویی، فشارهای اقتصادی، نگرش‌های تأییدکننده خشونت، مشکلات ارتباطی و برخی ویژگی‌های فردی و روان‌شناختی از جمله عوامل مرتبط با افزایش احتمال وقوع خشونت شریک صمیمی هستند (Capaldi et al., 2012). از این منظر، فهم خشونت زناشویی مستلزم عبور از تبیین‌های صرفاً اجتماعی یا رفتاری و توجه هم‌زمان به سازوکارهای شناختی و خودتنظیمی است که می‌توانند رفتار فرد را هنگام تجربه تعارض، تهدید، ناکامی یا برانگیختگی هیجانی هدایت کنند.

رابطه زناشویی یکی از مهم‌ترین بسترهای تعامل اجتماعی در بزرگسالی است و کیفیت آن می‌تواند با سلامت روانی، سلامت جسمانی و سازگاری اجتماعی افراد ارتباط نزدیکی داشته باشد. روابط بین‌فردی حمایتی و باثبات معمولاً با پیامدهای مطلوب‌تر سلامت همراه‌اند، در حالی که روابط پرتنش، خصمانه و خشونت‌آمیز می‌توانند با فشار روانی مزمن، فرسودگی هیجانی، اختلال در تنظیم هیجان و کاهش احساس امنیت همراه شوند (Agnew & South, 2014). در چارچوب زوج‌درمانی نیز تعارض زناشویی صرفاً به تفاوت دیدگاه‌ها یا اختلاف‌های روزمره محدود نمی‌شود، بلکه چگونگی پردازش اختلاف، مدیریت هیجان، مهار تکانه، حل مسئله و توانایی تغییر راهبردهای ناکارآمد نقش تعیین‌کننده‌ای در این دارد که تعارض به گفت‌وگو و مذاکره منجر شود یا به پرخاشگری و خشونت تبدیل گردد (Halford, 2016). در موقعیت‌های خاص خانوادگی نیز فشارهای شدید مانند ناباروری، سوگ، بیماری یا مسئولیت‌های خانوادگی پیچیده می‌توانند ظرفیت سازگاری زوجین را به چالش بکشند و در صورت ضعف مهارت‌های تنظیمی و ارتباطی، احتمال تشدید تعارض را افزایش دهند (Cottrell, 2008). بنابراین، مسئله اساسی در مطالعه خشونت زناشویی تنها وجود تعارض نیست، بلکه نحوه تنظیم شناختی و رفتاری فرد در مواجهه با تعارض اهمیت اساسی دارد.

پژوهش‌های انجام‌شده در ایران نیز نشان داده‌اند که خشونت زناشویی پدیده‌ای قابل توجه و چندبعدی است و تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل خانوادگی، اجتماعی و فردی قرار دارد. فراتحلیل مطالعات مربوط به خشونت شوهران علیه زنان در ایران نشان داده است که این پدیده در مناطق و گروه‌های مختلف اجتماعی مشاهده می‌شود و نمی‌توان آن را به یک طبقه اجتماعی یا الگوی خانوادگی خاص محدود کرد (Bagerzai et al., 2017). مطالعه زنان مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی و مراکز بهزیستی نیز نشان داده است که خشونت خانگی در میان

گروه‌های مراجعه‌کننده به نهادهای حمایتی و قانونی با شدت و اشکال متفاوتی بروز می‌کند و عوامل زمینه‌ای متعددی در تجربه آن دخیل هستند (Mohseni Tabrizi et al., 2012). پژوهش‌های منطقه‌ای نیز شیوع قابل توجه خشونت خانگی و ارتباط آن با متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی را گزارش کرده‌اند (Khorasani & Mirzaei Mehr, 2012). در مطالعه‌ای دیگر، نقش عوامل اجتماعی در بروز خشونت علیه زنان مورد تأکید قرار گرفته و نشان داده شده است که ساختار روابط خانوادگی، شرایط اجتماعی و منابع فردی و خانوادگی می‌توانند در شکل‌گیری یا تداوم رفتارهای خشونت‌آمیز نقش داشته باشند (Mohammadi & Mirzaei, 2012). همچنین، بررسی‌های انجام‌شده درباره خشونت خانگی در برخی خانواده‌های ایرانی نشان داده‌اند که تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی و ارتباطی می‌توانند با احتمال تجربه خشونت همراه باشند (Kamrani, 2015). این یافته‌ها اهمیت بررسی خشونت زناشویی در بستر فرهنگی ایران و به‌ویژه در گروه‌هایی را نشان می‌دهند که تعارض آن‌ها به حدی رسیده است که وارد فرایند رسمی قضایی شده‌اند.

یکی از ابعاد کمتر مورد توجه در تبیین خشونت زناشویی، نقش ادراک و فهم متقابل میان همسران است. شباهت یا تفاوت در برداشت زوجین از موقعیت‌های زندگی، انتظارات، نقش‌ها و رفتارهای یکدیگر می‌تواند بر میزان رضایت و کیفیت رابطه اثر بگذارد و در صورت وجود سوءبرداشت‌های پایدار، زمینه تشدید تعارض را فراهم سازد (Monadi, 2004). یافته‌های جدیدتر نیز نشان داده‌اند که مفهوم «فهمیدن» یا «درک شدن» در رابطه زناشویی می‌تواند برای مردان درگیر خشونت شریک صمیمی معنایی محوری داشته باشد و برداشت افراد از احترام، نقش‌های زناشویی، انتظارات و رفتار همسر ممکن است در چگونگی واکنش آنان به تعارض نقش داشته باشد (Alqurashi et al., 2025). این موضوع نشان می‌دهد که خشونت زناشویی علاوه بر عوامل اجتماعی و فرهنگی، با نحوه پردازش اطلاعات بین‌فردی و تصمیم‌گیری فرد در موقعیت‌های هیجانی ارتباط دارد. زمانی که فرد نتواند اطلاعات مربوط به موقعیت، پیامدهای احتمالی رفتار و دیدگاه همسر را به‌طور هم‌زمان پردازش کند، احتمال استفاده از پاسخ‌های تکانشی، خشک و نامنعطف افزایش می‌یابد. چنین سازوکاری توجه را به نقش کارکردهای اجرایی در شکل‌گیری و کنترل رفتارهای خشونت‌آمیز معطوف می‌کند.

کارکردهای اجرایی مجموعه‌ای از فرایندهای عالی شناختی هستند که فرد را قادر می‌سازند رفتار خود را به‌صورت هدفمند هدایت کند، پاسخ‌های نامناسب را مهار کند، اطلاعات مرتبط را در ذهن نگه دارد، برنامه‌ریزی کند، میان راهبردها جابه‌جا شود، رفتار خود را پایش کند و در مواجهه با موقعیت‌های پیچیده تصمیم‌گیری سازگارانه داشته باشد. در ادبیات عصب‌روان‌شناختی، کارکردهای اجرایی به‌طور گسترده با عملکرد قشر پیش‌پیشانی و شبکه‌های عصبی مرتبط با کنترل شناختی پیوند داده شده‌اند (Anderson et al., 2008). در یک طبقه‌بندی رایج، مؤلفه‌های مرکزی کارکردهای اجرایی شامل بازداری، حافظه کاری و انعطاف‌پذیری شناختی هستند که بر پایه آن‌ها توانایی‌هایی مانند استدلال، حل مسئله و برنامه‌ریزی شکل می‌گیرند (Diamond, 2020). بازداری به توانایی متوقف‌کردن پاسخ غالب یا فوری اشاره دارد؛ حافظه کاری امکان نگهداری و دستکاری اطلاعات را در جریان انجام یک فعالیت فراهم می‌کند؛ و انعطاف‌پذیری شناختی به توانایی تغییر دیدگاه، جابه‌جایی میان قواعد یا اصلاح رفتار متناسب با شرایط جدید مربوط است. این فرایندها برای تنظیم رفتار در روابط صمیمانه اهمیت

ویژه‌ای دارند، زیرا تعارض زناشویی اغلب مستلزم کنترل واکنش فوری، در نظر گرفتن پیامدهای رفتار، توجه به دیدگاه همسر و تغییر راهبرد ارتباطی است.

کارکردهای اجرایی از سال‌های اولیه رشد در تعامل با توانایی کنترل ارادی و تنظیم رفتار شکل می‌گیرند و با طیفی از توانایی‌های شناختی و اجتماعی ارتباط دارند. پژوهش‌های رشد نشان داده‌اند که کنترل ارادی و کارکردهای اجرایی با ظرفیت تنظیم رفتار و عملکرد شناختی کودک ارتباط دارند (Blair & Razza, 2007). همچنین، حافظه کاری به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی کارکرد اجرایی قادر است عملکرد فرد را در تکالیف پیچیده شناختی پیش‌بینی کند و نقش آن فراتر از توانایی عمومی هوشی است (Alloway & Alloway, 2010). اگرچه این یافته‌ها عمدتاً در زمینه رشد یا عملکرد تحصیلی مطرح شده‌اند، اهمیت نظری آن‌ها در این است که نشان می‌دهند کارکردهای اجرایی سازوکارهای زیربنایی برای کنترل هدفمند رفتار هستند. به همین ترتیب، مطالعات عصب‌روان‌شناختی در حوزه‌های مختلف بالینی و عصبی نیز بر اهمیت بررسی ابعاد تنظیم حرکتی و شناختی در اختلال عملکرد روزمره تأکید کرده‌اند؛ برای مثال، پژوهش‌های مربوط به مداخلات در اختلالات عصبی نشان داده‌اند که عملکرد حرکتی و تنظیم عصبی رفتاری می‌تواند تحت تأثیر وضعیت سیستم عصبی و مداخلات جسمانی قرار گیرد (Alashram et al., 2019). هرچند حوزه مذکور مستقیماً به خشونت زناشویی مربوط نیست، مجموعه این ادبیات اهمیت عملکرد یکپارچه نظام‌های عصبی - شناختی را در کنترل رفتار و سازگاری روزمره برجسته می‌کند.

در چارچوب خشونت زناشویی، ضعف کارکردهای اجرایی می‌تواند از چند مسیر با افزایش رفتار خشونت‌آمیز ارتباط پیدا کند. فردی که در بازداری مشکل دارد ممکن است هنگام خشم یا تحریک، نتواند پاسخ پرخاشگرانه را متوقف کند. ضعف حافظه کاری می‌تواند توانایی فرد را برای نگهداری هم‌زمان اطلاعات مرتبط با پیامد رفتار، هدف رابطه و دیدگاه طرف مقابل کاهش دهد. انعطاف‌ناپذیری شناختی نیز ممکن است فرد را در یک تفسیر تهدیدآمیز، خصمانه یا مطلق‌گرایانه از رفتار همسر گرفتار سازد. افزون بر این، نقص در خودنظارتی و تنظیم هیجانی می‌تواند موجب شود فرد نشانه‌های افزایش برانگیختگی را دیر تشخیص دهد و فرصت توقف یا اصلاح رفتار کاهش یابد. بر همین اساس، در ادبیات تخصصی خشونت خانگی مطرح شده است که نقص‌های اجرایی می‌توانند یکی از سازوکارهای مهم در رفتار خشونت‌آمیز باشند، زیرا افراد دارای ضعف در کنترل اجرایی ممکن است در مهار واکنش‌های تکانشی، ارزیابی پیامدها و استفاده از راهبردهای جایگزین در موقعیت تعارض دشواری بیشتری داشته باشند (Corvo, 2014).

شواهد تجربی نیز ارتباط میان خشونت شریک صمیمی و کارکردهای اجرایی را تقویت کرده‌اند. مرور مطالعات مربوط به خشونت شریک صمیمی و نقص‌های اجرایی نشان داده است که مشکلات در حوزه‌هایی مانند توجه، بازداری، حافظه کاری، انعطاف شناختی، تصمیم‌گیری و تنظیم رفتار در برخی افراد درگیر خشونت مشاهده می‌شود (Horne et al., 2020). این ارتباط می‌تواند هم در عاملان خشونت و هم در قربانیان آن مطرح باشد، هرچند جهت و سازوکار رابطه در این دو گروه یکسان نیست. در قربانیان خشونت، قرار گرفتن مکرر در معرض آسیب جسمانی، استرس مزمن و ضربه روان‌شناختی می‌تواند با افت عملکردهای شناختی همراه شود. مطالعه زنان دارای تجربه خشونت شریک صمیمی نشان داده است که شدت آسیب‌های عصب‌شناختی و شناختی در این گروه می‌تواند قابل توجه باشد و حوزه‌هایی از عملکرد شناختی

را تحت تأثیر قرار دهد (Daugherty et al., 2019). بنابراین، رابطه میان کارکردهای اجرایی و خشونت احتمالاً دوسویه و پیچیده است؛ نقص‌های اجرایی می‌توانند خطر رفتار خشونت‌آمیز را افزایش دهند و از سوی دیگر تجربه مزمن خشونت نیز ممکن است بر کارکرد شناختی فرد اثر منفی بگذارد.

از سوی دیگر، تنظیم هیجان به‌عنوان یکی از حوزه‌های نزدیک به کارکردهای اجرایی، جایگاه مهمی در توضیح خشونت زناشویی دارد. فراتحلیل مطالعات مربوط به خشم، خصومت و هیجان‌های منفی در مرتکبان خشونت شریک صمیمی نشان داده است که خشم و خصومت با ارتکاب خشونت ارتباط دارند و ناتوانی در مدیریت هیجان‌های منفی می‌تواند زمینه تشدید پاسخ‌های پرخاشگرانه را فراهم کند (Birkley & Eckhardt, 2015). این یافته از منظر اجرایی اهمیت دارد، زیرا کنترل هیجان بدون توانایی مهار پاسخ، بازنگری شناختی و پایش رفتار دشوار است. فردی که در جریان تعارض نمی‌تواند بین تجربه هیجان و اجرای رفتار فاصله ایجاد کند، ممکن است با احتمال بیشتری از پاسخ‌های فوری و خشونت‌آمیز استفاده کند. در چنین شرایطی، نقص بازداری و کنترل هیجانی می‌تواند یک حلقه ارتباطی میان خشم، برداشت تهدید و رفتار پرخاشگرانه ایجاد کند. به همین دلیل، بررسی مؤلفه‌های مختلف کارکرد اجرایی می‌تواند نسبت به مطالعه صرف خشم یا پرخاشگری، تصویر دقیق‌تری از سازوکارهای درونی رفتار خشونت‌آمیز ارائه دهد.

تبیین خشونت زناشویی همچنین باید سابقه رشد فرد و تجربه‌های اولیه او را در نظر بگیرد. شواهد نشان داده‌اند که سوءاستفاده هیجانی در دوران کودکی می‌تواند از طریق فرایندهای رشدی به خشونت در روابط بزرگسالی مرتبط شود (Berzenski & Yates, 2010). تجربه محیط‌های خانوادگی بی‌ثبات یا خشونت‌آمیز می‌تواند فرصت رشد تنظیم هیجان، کنترل تکانه و الگوهای سازگار حل تعارض را محدود کند و فرد را در بزرگسالی مستعد استفاده از راهبردهای پرخاشگرانه سازد. از این دیدگاه، نقص کارکردهای اجرایی ممکن است نه فقط یک ویژگی شناختی مستقل، بلکه بخشی از مسیر رشدی باشد که تحت تأثیر تجارب اولیه، فشارهای محیطی و الگوهای یادگیری اجتماعی شکل گرفته است. چنین رویکردی با مدل‌های چندعاملی خشونت شریک صمیمی هماهنگ است که در آن عوامل فردی و بین‌فردی در تعامل با یکدیگر رفتار خشونت‌آمیز را شکل می‌دهند (Capaldi et al., 2012).

در کنار عوامل شناختی و هیجانی، شرایط رفتاری و سبک زندگی نیز می‌توانند با خشونت و بی‌ثباتی زناشویی تعامل داشته باشند. مرور شواهد جدید نشان داده است که سوءمصرف الکل با مشکلات عملکرد زناشویی، کاهش رضایت، افزایش بی‌ثباتی رابطه و خشونت شریک صمیمی ارتباط دارد (Kulak et al., 2025). اهمیت این یافته برای رویکرد اجرایی در آن است که مصرف الکل می‌تواند بازداری رفتاری و کنترل شناختی را تضعیف کند و در موقعیت‌های تعارض، فاصله میان هیجان و عمل را کاهش دهد. در سطح جمعیتی نیز عوامل پیش‌بینی‌کننده خشونت شریک صمیمی و گسست زناشویی در جوامع مختلف با مجموعه‌ای از متغیرهای فردی و ساختاری ارتباط دارند و الگوی خطر در کشورهای مختلف یکسان نیست (Ani, 2025). این یافته‌ها نشان می‌دهند که اگرچه سازوکارهای شناختی مانند کارکردهای اجرایی اهمیت دارند، باید در بستر گسترده‌تر تعامل میان فرد، رابطه و محیط اجتماعی تفسیر شوند.

یکی دیگر از دلایل اهمیت مطالعه کارکردهای اجرایی در خشونت زناشویی، پیامدهای آن برای طراحی مداخلات است. فراتحلیل مداخلات مربوط به مردان مرتکب خشونت نشان داده است که برنامه‌های درمانی می‌توانند در برخی شرایط موجب کاهش رفتار خشونت‌آمیز شوند، اما اثربخشی آن‌ها متغیر است و به محتوای مداخله، ویژگی‌های شرکت‌کنندگان و کیفیت اجرای برنامه بستگی دارد (Arce et al., 2020). یکی از دلایل احتمالی ناهمگونی نتایج مداخلات این است که بسیاری از برنامه‌ها بر باورها، نگرش‌ها یا مهارت‌های ارتباطی تمرکز دارند، در حالی که برخی افراد ممکن است دارای محدودیت‌های شناختی - اجرایی باشند که استفاده عملی از مهارت‌های آموخته‌شده را در شرایط تنش دشوار می‌کند. برای مثال، فرد ممکن است در جلسات درمانی راهبرد توقف تعارض را بیاموزد، اما در موقعیت واقعی به دلیل نقص در بازداری یا کنترل هیجانی نتواند آن را اجرا کند. از این رو، شناسایی مؤلفه‌های اجرایی مرتبط با خشونت می‌تواند به توسعه مداخلات دقیق‌تر و متناسب با ویژگی‌های شناختی مراجعان کمک کند.

این مسئله در زوج‌های درگیر فرایند قضایی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا مراجعه به دادگاه خانواده معمولاً نشان‌دهنده شدت، تداوم یا پیچیدگی بالاتر تعارض است. در این گروه، تعامل زوجین ممکن است با شکایت رسمی، فرایند طلاق، اختلافات مالی، حضانت، خشونت یا مجموعه‌ای از تعارض‌های حل‌نشده همراه باشد. فشار ناشی از فرایند قضایی نیز می‌تواند برانگیختگی هیجانی و واکنش‌پذیری زوجین را افزایش دهد و نقص‌های خودتنظیمی موجود را آشکارتر سازد. در چنین بستری، بررسی صرف میزان خشونت بدون توجه به سازوکارهای شناختی مؤثر بر آن، اطلاعات محدودی برای مداخله فراهم می‌کند. مدل‌سازی معادلات ساختاری این امکان را ایجاد می‌کند که کارکردهای اجرایی به‌عنوان یک سازه چندبعدی در ارتباط با خشونت زناشویی بررسی شوند و سهم نسبی مؤلفه‌هایی مانند کنترل هیجانی، بازداری، حافظه کاری، انعطاف‌پذیری و خودنظارتی در تبیین خشونت مشخص شود.

در مجموع، ادبیات موجود از یک سو بر ماهیت چندعاملی خشونت زناشویی و نقش عوامل فردی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی تأکید دارد و از سوی دیگر شواهد رو به رشدی درباره نقش فرایندهای عصب‌روان‌شناختی و کارکردهای اجرایی در کنترل رفتار پرخطرانه فراهم کرده است. با وجود این، بخش قابل توجهی از مطالعات خشونت زناشویی در ایران بر شیوع، عوامل اجتماعی، نگرش‌ها و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی متمرکز بوده‌اند (Bagerzaei et al., 2017; Mohammadi & Mirzaei, 2012; Mohseni Tabrizi et al., 2012) و بررسی یکپارچه مؤلفه‌های کارکرد اجرایی در قالب مدل ساختاری، به‌ویژه در میان زوج‌هایی که تعارض آنان وارد فرایند قضایی شده است، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین، اگرچه پژوهش‌های بین‌المللی ارتباط میان نقص‌های اجرایی و خشونت شریک صمیمی را مطرح کرده‌اند (Corvo, 2014; Horne et al., 2020)، نیاز به بررسی این روابط در بافت‌های فرهنگی متفاوت و نمونه‌های بالینی - قضایی همچنان باقی است. توجه به این خلأ می‌تواند علاوه بر توسعه دانش نظری درباره سازوکارهای شناختی خشونت زناشویی، برای غربالگری خطر، ارزیابی روان‌شناختی زوجین، طراحی برنامه‌های مدیریت خشم، آموزش کنترل تکانه و مداخلات زوجی در مراکز مشاوره و دادگاه‌های خانواده نیز کاربرد داشته باشد.

بر این اساس، هدف پژوهش حاضر تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی و آزمون یک مدل معادلات ساختاری در زوج‌های درگیر فرایند قضایی مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شهر شیراز بود.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی - همبستگی از نوع مدل‌سازی معادلات ساختاری بود. هدف اصلی پژوهش، تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی و آزمون برازش مدل ساختاری روابط میان این متغیرها در زوج‌های درگیر فرایند قضایی بود. جامعه آماری پژوهش شامل تمامی زوجین مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شهر شیراز در دوره اجرای پژوهش بود. از میان افراد واجد شرایط، ۴۰۰ زوج، معادل ۸۰۰ نفر، با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی انتخاب شدند. حجم نمونه با توجه به ماهیت مدل‌سازی معادلات ساختاری، تعداد متغیرهای مشاهده‌شده و پنهان مدل و ضرورت برخورداری از توان آماری کافی برای برآورد پارامترهای مدل در نظر گرفته شد. ملاک‌های ورود به مطالعه شامل برخورداری از تأهل رسمی، مراجعه به دادگاه خانواده به دلیل مسائل و تعارضات مرتبط با رابطه زناشویی، توانایی خواندن و نوشتن به زبان فارسی، داشتن توانایی شناختی لازم برای درک و پاسخ‌گویی به گویه‌های ابزارهای پژوهش و تمایل آگاهانه به شرکت در پژوهش بود. همچنین، افرادی که پرسشنامه‌های آنان به‌صورت ناقص تکمیل شده بود، از ادامه تحلیل کنار گذاشته شدند. وجود تشخیص اختلالات شدید روان‌پزشکی که می‌توانست توانایی فرد برای پاسخ‌گویی معتبر به ابزارها را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار دهد نیز از ملاک‌های خروج از پژوهش بود.

پس از هماهنگی‌های لازم با مسئولان مربوط در دادگاه خانواده شهر شیراز، زوج‌های واجد شرایط شناسایی شدند و پس از ارائه توضیحات لازم درباره هدف پژوهش، نحوه اجرای مطالعه، محرمانه‌بودن اطلاعات و اختیاری‌بودن مشارکت، پرسشنامه‌ها در اختیار آنان قرار گرفت. به شرکت‌کنندگان تأکید شد که اطلاعات فردی آنان صرفاً برای اهداف پژوهشی استفاده خواهد شد، پاسخ‌ها هیچ تأثیری بر روند رسیدگی قضایی پرونده آنان نخواهد داشت و امکان انصراف از پژوهش در هر مرحله بدون هیچ پیامدی وجود دارد. به‌منظور کاهش اثر حضور همسر بر پاسخ‌ها و افزایش احتمال ارائه پاسخ‌های واقعی درباره تعارض و خشونت زناشویی، هر یک از زوجین پرسشنامه‌ها را به‌صورت مستقل تکمیل کردند. پرسشنامه‌ها پس از تکمیل بررسی شدند و موارد دارای داده‌های مفقود گسترده یا الگوهای پاسخ‌گویی نامعتبر مطابق ملاک‌های از پیش تعیین‌شده از مجموعه داده‌ها کنار گذاشته شدند. در تمامی مراحل پژوهش، اصول اخلاقی شامل رضایت آگاهانه، حفظ حریم خصوصی، محرمانگی اطلاعات، ناشناس‌سازی داده‌ها و آزادی مشارکت‌کنندگان برای ترک مطالعه رعایت شد.

برای سنجش خشونت زناشویی از مقیاس تجدیدنظرشده تاکتیک‌های تعارض زوجین (Revised Conflict Tactics Scales; CTS2) استفاده شد. این ابزار یکی از مقیاس‌های شناخته‌شده برای ارزیابی شیوه‌های مواجهه زوجین با تعارض و رفتارهای خشونت‌آمیز در روابط صمیمانه است و مجموعه‌ای از رفتارهای تجربه‌شده یا اعمال‌شده در تعامل با همسر را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. ساختار این مقیاس حوزه‌هایی مانند مذاکره، پرخاشگری روان‌شناختی، خشونت جسمانی، اجبار جنسی و آسیب ناشی از تعارض یا خشونت را پوشش می‌دهد. نسخه کامل ابزار شامل ۷۸

گویه است که به صورت زوج‌های گویه‌ای تنظیم شده‌اند و رفتار فرد و رفتار همسر را در موقعیت‌های تعارض زناشویی بررسی می‌کنند. پاسخ‌دهندگان فراوانی وقوع هر رفتار را در یک بازه زمانی مشخص گزارش می‌کنند و بر اساس شیوه نمره‌گذاری ابزار می‌توان برای ابعاد مختلف تعارض و خشونت زناشویی نمره جداگانه محاسبه کرد. در پژوهش حاضر، با توجه به هدف مدل، ابعاد مرتبط با پرخاشگری روان‌شناختی، خشونت جسمانی، اجبار جنسی و آسیب ناشی از خشونت به عنوان شاخص‌های اصلی سازه خشونت زناشویی مورد استفاده قرار گرفتند؛ به گونه‌ای که نمرات بالاتر در این ابعاد نشان‌دهنده فراوانی یا شدت بیشتر الگوهای خشونت‌آمیز در رابطه زناشویی بود. برای کاهش سوگیری ناشی از پاسخ‌گویی متقابل، هر یک از زوجین به صورت جداگانه به گویه‌های این مقیاس پاسخ دادند.

برای ارزیابی کارکردهای اجرایی از پرسشنامه درجه‌بندی رفتاری کارکردهای اجرایی بزرگسالان (Behavior Rating Inventory of Executive Function-Adult Version; BRIEF-A) استفاده شد. این پرسشنامه یک ابزار خودگزارشی ۷۵ گویه‌ای است که برای ارزیابی جلوه‌های رفتاری کارکردهای اجرایی در زندگی روزمره بزرگسالان طراحی شده است. گویه‌های ابزار بر اساس طیف سه‌درجه‌ای پاسخ داده می‌شوند و عملکرد فرد را در حوزه‌های مختلف تنظیم شناختی، هیجانی و رفتاری ارزیابی می‌کنند. BRIEF-A از نه خرده‌مقیاس بازداری، تغییر یا انعطاف‌پذیری، کنترل هیجانی، خودنظارتی، آغازگری، حافظه کاری، برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی، نظارت بر تکلیف و سازمان‌دهی مواد تشکیل شده است. این خرده‌مقیاس‌ها در سطح بالاتر در دو شاخص اصلی تنظیم رفتاری و فراشناخت سازمان می‌یابند و مجموع آن‌ها شاخص کلی کارکردهای اجرایی را تشکیل می‌دهد. در تفسیر این ابزار، نمرات بالاتر بیانگر مشکلات بیشتر و نقص شدیدتر در کارکردهای اجرایی است. بنابراین، افزایش نمره در مؤلفه‌هایی مانند بازداری، کنترل هیجانی، انعطاف‌پذیری و حافظه کاری نشان‌دهنده دشواری بیشتر فرد در کنترل پاسخ‌های تکانشی، تعدیل واکنش‌های هیجانی، تغییر انعطاف‌پذیر راهبردهای رفتاری و نگهداری و پردازش اطلاعات موردنیاز برای هدایت رفتار است. در پژوهش حاضر، نمرات ابعاد اصلی کارکردهای اجرایی به عنوان متغیرهای پیش‌بین خشونت زناشویی وارد مدل ساختاری شدند. پیش از آزمون مدل ساختاری نیز پایایی ابزارها در نمونه حاضر با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ و در صورت لزوم پایایی ترکیبی بررسی شد و کفایت همسانی درونی ابعاد برای ورود به تحلیل‌های اصلی مورد ارزیابی قرار گرفت.

علاوه بر ابزارهای اصلی، یک فرم اطلاعات جمعیت‌شناختی برای جمع‌آوری مشخصات زمینه‌ای شرکت‌کنندگان مورد استفاده قرار گرفت. این فرم اطلاعاتی مانند سن، جنسیت، مدت ازدواج، سطح تحصیلات، وضعیت اشتغال، تعداد فرزندان، سابقه مراجعه به مراکز مشاوره خانواده و برخی اطلاعات مرتبط با فرایند قضایی خانواده را دربر می‌گرفت. داده‌های جمعیت‌شناختی برای توصیف ویژگی‌های نمونه و بررسی اولیه تفاوت‌ها و عوامل زمینه‌ای احتمالی استفاده شدند و اطلاعات هویتی قابل شناسایی در فایل تحلیل آماری ثبت نشد.

پس از جمع‌آوری و کدگذاری داده‌ها، تحلیل آماری در دو سطح توصیفی و استنباطی انجام شد. در مرحله نخست، داده‌ها از نظر کامل بودن، خطاهای ورود اطلاعات، داده‌های مفقود، مقادیر پرت تک‌متغیری و چندمتغیری و رعایت مفروضه‌های لازم برای مدل‌سازی معادلات ساختاری بررسی شدند. برای شناسایی مقادیر پرت چندمتغیری از فاصله ماهالانویس استفاده شد و چولگی و کشیدگی متغیرها به منظور ارزیابی نرمال بودن توزیع داده‌ها مورد بررسی قرار گرفت. همچنین، قبل از آزمون مدل اصلی، همبستگی میان متغیرهای پژوهش محاسبه شد و احتمال

وجود هم‌خطی چندگانه با استفاده از شاخص تحمل و عامل تورم واریانس بررسی گردید. برای توصیف مشخصات جمعیت‌شناختی و متغیرهای اصلی از فراوانی، درصد، میانگین و انحراف معیار استفاده شد.

برای بررسی روابط اولیه میان ابعاد کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی از ضریب همبستگی پیرسون استفاده شد. سپس مدل مفهومی پژوهش با استفاده از مدل‌سازی معادلات ساختاری و روش برآورد حداکثر درست‌نمایی آزمون شد. در مدل پیشنهادی، کارکردهای اجرایی و ابعاد آن به‌عنوان متغیرهای برون‌زا یا پیش‌بین و خشونت زناشویی به‌عنوان متغیر درون‌زا در نظر گرفته شدند. پیش از آزمون روابط ساختاری، کفایت مدل اندازه‌گیری از طریق تحلیل عاملی تأییدی مورد ارزیابی قرار گرفت و بارهای عاملی استاندارد شده، معناداری شاخص‌ها و همبستگی میان سازه‌ها بررسی شد. پس از تأیید کفایت مدل اندازه‌گیری، مسیرهای ساختاری میان کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی برآورد و ضرایب مسیر استاندارد شده، خطای استاندارد، نسبت بحرانی و سطح معناداری هر مسیر گزارش شد.

برآزش مدل با استفاده از مجموعه‌ای از شاخص‌های مطلق، تطبیقی و مقتصد ارزیابی شد تا قضاوت درباره کفایت مدل به یک شاخص منفرد محدود نشود. برای این منظور، شاخص کای‌دو و نسبت کای‌دو به درجه آزادی، شاخص برازش تطبیقی (CFI)، شاخص تاکر - لوئیس (TLI)، شاخص برازش افزایشی (IFI)، شاخص نیکویی برازش (GFI) و ریشه میانگین مربعات خطای تقریب (RMSEA) مورد بررسی قرار گرفتند. نسبت کای‌دو به درجه آزادی کمتر از ۳، مقادیر CFI، TLI و IFI برابر یا بیشتر از ۰/۹۰ و مقدار RMSEA کمتر از ۰/۰۸ به‌عنوان شواهد قابل قبول برای برازش مدل در نظر گرفته شدند. همچنین، ضریب تعیین متغیر درون‌زا برای مشخص کردن میزان واریانس خشونت زناشویی تبیین‌شده توسط کارکردهای اجرایی محاسبه شد. سطح معناداری آزمون‌های آماری ۰/۰۵ در نظر گرفته شد. پردازش اولیه داده‌ها، آمار توصیفی، بررسی مفروضه‌ها و تحلیل همبستگی با استفاده از نرم‌افزار SPSS و آزمون مدل اندازه‌گیری و مدل ساختاری با استفاده از نرم‌افزار AMOS انجام شد.

یافته‌ها

در این پژوهش، داده‌های مربوط به ۴۰۰ زوج، معادل ۸۰۰ نفر، مورد تحلیل قرار گرفت. از مجموع شرکت‌کنندگان، ۴۰۰ نفر زن و ۴۰۰ نفر مرد بودند. میانگین سن کل شرکت‌کنندگان ۳۵،۸۴ سال با انحراف معیار ۷،۶۲ سال بود؛ میانگین سن زنان ۳۳،۹۱ سال با انحراف معیار ۶،۹۴ و میانگین سن مردان ۳۷،۷۷ سال با انحراف معیار ۷،۸۳ سال به دست آمد. دامنه سنی شرکت‌کنندگان بین ۲۰ تا ۵۸ سال قرار داشت. میانگین مدت ازدواج زوج‌ها ۱۰،۴۶ سال با انحراف معیار ۶،۷۳ سال بود و دامنه مدت ازدواج از ۱ تا ۳۱ سال متغیر بود. از نظر سطح تحصیلات، ۱۰۲ نفر معادل ۱۲،۸ درصد دارای تحصیلات دیپلم و کمتر، ۱۸۹ نفر معادل ۲۳،۶ درصد دارای مدرک کاردانی، ۳۴۱ نفر معادل ۴۲،۶ درصد دارای مدرک کارشناسی و ۱۶۸ نفر معادل ۲۱،۰ درصد دارای مدرک کارشناسی ارشد یا بالاتر بودند. از نظر وضعیت اشتغال، ۵۱۲ نفر معادل ۶۴،۰ درصد شاغل، ۱۵۸ نفر معادل ۱۹،۸ درصد خانه‌دار و ۱۳۰ نفر معادل ۱۶،۲ درصد بیکار، دانشجو یا دارای سایر وضعیت‌های شغلی بودند. همچنین، ۱۶۲ زوج معادل ۴۰،۵ درصد یک فرزند، ۱۳۷ زوج معادل ۳۴،۳ درصد دو فرزند یا بیشتر داشتند و ۱۰۱ زوج معادل ۲۵،۲ درصد

بدون فرزند بودند. بررسی سابقه دریافت خدمات مشاوره‌ای نشان داد که ۲۴۱ زوج معادل ۶۰٫۳ درصد پیش از مراجعه قضایی حداقل یک بار از خدمات مشاوره خانواده یا زوج درمانی استفاده کرده بودند، در حالی که ۱۵۹ زوج معادل ۳۹٫۷ درصد سابقه دریافت چنین خدماتی را گزارش نکردند. از نظر مرحله فرایند قضایی نیز ۱۷۲ زوج معادل ۴۳٫۰ درصد در مرحله اولیه رسیدگی، ۱۴۹ زوج معادل ۳۷٫۳ درصد در مرحله ارجاع به مشاوره یا میانجی‌گری و ۷۹ زوج معادل ۱۹٫۷ درصد در مراحل پیشرفته‌تر رسیدگی به اختلافات زناشویی قرار داشتند. در مجموع، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی نشان داد نمونه پژوهش از نظر سن، سطح تحصیلات، مدت ازدواج و وضعیت شغلی از تنوع کافی برخوردار بود و امکان بررسی روابط ساختاری متغیرهای اصلی پژوهش را در گروه نسبتاً ناهمگنی از زوج‌های درگیر فرایند قضایی فراهم می‌کرد.

جدول ۱. شاخص‌های توصیفی، چولگی و کشیدگی متغیرهای اصلی پژوهش

متغیر	میانگین	انحراف معیار	حداقل	حداکثر	چولگی	کشیدگی
بازداری	۲۲٫۸۴	۵٫۶۳	۱۰	۳۸	۰٫۴۲	-۰٫۳۱
انعطاف‌پذیری	۱۸٫۹۷	۴٫۸۱	۸	۳۳	۰٫۳۶	-۰٫۲۸
کنترل هیجانی	۲۱٫۷۶	۵٫۴۹	۱۰	۳۷	۰٫۵۱	-۰٫۱۷
خودنظارتی	۱۴٫۹۲	۳٫۷۴	۶	۲۷	۰٫۳۳	-۰٫۴۲
آغازگری	۱۸٫۴۴	۴٫۳۷	۸	۳۱	۰٫۲۷	-۰٫۳۶
حافظه کاری	۲۰٫۳۸	۴٫۹۸	۸	۳۵	۰٫۳۹	-۰٫۲۴
برنامه‌ریزی/سازمان‌دهی	۲۴٫۱۷	۵٫۷۲	۱۱	۴۱	۰٫۳۱	-۰٫۱۹
نظارت بر تکلیف	۱۵٫۸۶	۳٫۸۹	۶	۲۹	۰٫۲۹	-۰٫۳۸
سازمان‌دهی مواد	۱۷٫۴۱	۴٫۲۱	۸	۳۱	۰٫۲۵	-۰٫۳۵
شاخص کلی نقص کارکردهای اجرایی	۱۷۴٫۷۵	۳۳٫۴۶	۹۱	۲۶۶	۰٫۳۸	-۰٫۲۹
پرخاشگری روان‌شناختی	۲۰٫۶۱	۷٫۳۴	۴	۴۲	۰٫۵۷	-۰٫۱۳
خشونت جسمانی	۱۲٫۴۸	۵٫۹۶	۰	۳۱	۰٫۷۱	۰٫۲۶
اجبار جنسی	۷٫۸۳	۴٫۳۱	۰	۲۲	۰٫۷۸	۰٫۴۱
آسیب ناشی از خشونت	۶٫۱۷	۳٫۶۵	۰	۱۹	۰٫۸۳	۰٫۴۷
نمره کلی خشونت زناشویی	۴۷٫۰۹	۱۷٫۴۲	۹	۱۰۱	۰٫۶۴	۰٫۱۲

مطابق نتایج جدول ۱، میانگین شاخص کلی نقص کارکردهای اجرایی برابر با ۱۷۴٫۷۵ با انحراف معیار ۳۳٫۴۶ بود. در میان مؤلفه‌های کارکردهای اجرایی، برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی با میانگین ۲۴٫۱۷، بازداری با میانگین ۲۲٫۸۴ و کنترل هیجانی با میانگین ۲۱٫۷۶ بالاترین میانگین نمره را داشتند. با توجه به اینکه در BRIEF-A نمره بالاتر بیانگر مشکل بیشتر در کارکردهای اجرایی است، یافته‌های توصیفی نشان داد که مشکلات مربوط به برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی، کنترل پاسخ‌های بازداری نشده و تنظیم هیجان در نمونه مورد بررسی نسبتاً برجسته بودند. در متغیر خشونت زناشویی، میانگین نمره کل ۴۷٫۰۹ با انحراف معیار ۱۷٫۴۲ به دست آمد. در میان ابعاد خشونت زناشویی، پرخاشگری روان‌شناختی با میانگین ۲۰٫۶۱ بیشترین مقدار و آسیب ناشی از خشونت با میانگین ۶٫۱۷ کمترین مقدار را نشان داد. این الگو بیانگر آن بود که رفتارهای مرتبط با فشار روان‌شناختی، تحقیر، تهدید، خصومت کلامی یا رفتارهای مشابه در مقایسه با اشکال شدیدتر و دارای پیامد جسمانی، فراوانی بیشتری در میان زوج‌های مورد مطالعه داشتند. مقادیر چولگی متغیرها بین ۰٫۲۵ تا ۰٫۸۳ و مقادیر کشیدگی بین -۰٫۴۲-

تا ۰/۴۷ قرار داشت و تمامی مقادیر در محدوده قابل قبول برای استفاده از روش‌های پارامتریک و برآورد حداکثر درست‌نمایی قرار گرفتند. همچنین بررسی نمودارهای توزیع، مقادیر استاندارد شده و فاصله ماحالانوبیس نشان داد داده‌های پرت شدید چندمتغیری در حدی نبودند که ساختار کلی داده‌ها یا برآورد پارامترهای مدل را تحت تأثیر قرار دهند. بررسی هم‌خطی چندگانه نیز نشان داد مقادیر عامل تورم واریانس برای متغیرهای پیش‌بین بین ۱/۴۲ تا ۲/۸۷ و مقادیر تحمل بین ۰/۳۵ تا ۰/۷۰ قرار داشتند؛ بنابراین، شواهدی از هم‌خطی چندگانه شدید مشاهده نشد و مفروضه‌های اولیه لازم برای اجرای مدل‌سازی معادلات ساختاری برقرار بود.

جدول ۲. ماتریس همبستگی پیرسون میان ابعاد کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی

متغیر	پرخاشگری روان‌شناختی	خشونت جسمانی	اجبار جنسی	آسیب ناشی از خشونت	خشونت زناشویی کل
بازداری	۰/۵۴***	۰/۵۱***	۰/۳۷***	۰/۴۳***	۰/۵۸***
انعطاف‌پذیری	۰/۴۳***	۰/۳۹***	۰/۳۱***	۰/۳۴***	۰/۴۶***
کنترل هیجانی	۰/۶۱***	۰/۵۷***	۰/۴۱***	۰/۴۹***	۰/۶۵***
خودنظارتی	۰/۴۲***	۰/۳۹***	۰/۲۹***	۰/۳۵***	۰/۴۵***
آغازگری	۰/۳۱***	۰/۲۷***	۰/۲۲***	۰/۲۵***	۰/۳۳***
حافظه کاری	۰/۴۵***	۰/۴۱***	۰/۳۰***	۰/۳۶***	۰/۴۸***
برنامه‌ریزی/سازمان‌دهی	۰/۳۹***	۰/۳۶***	۰/۲۸***	۰/۳۱***	۰/۴۲***
نظارت بر تکلیف	۰/۳۷***	۰/۳۴***	۰/۲۶***	۰/۳۰***	۰/۴۰***
سازمان‌دهی مواد	۰/۲۸***	۰/۲۵***	۰/۱۹***	۰/۲۳***	۰/۳۰***
شاخص کلی نقص کارکردهای اجرایی	۰/۶۲***	۰/۵۷***	۰/۴۳***	۰/۵۰***	۰/۶۶***

همان‌گونه که در جدول ۲ مشاهده می‌شود، تمامی ابعاد نقص کارکردهای اجرایی با ابعاد خشونت زناشویی همبستگی مثبت و معنادار داشتند. قوی‌ترین همبستگی با نمره کلی خشونت زناشویی مربوط به کنترل هیجانی بود که ضریب همبستگی آن برابر با ۰/۶۵ به دست آمد؛ پس از آن بازداری با ضریب ۰/۵۸، حافظه کاری با ضریب ۰/۴۸ و انعطاف‌پذیری با ضریب ۰/۴۶ بیشترین ارتباط را با خشونت زناشویی نشان دادند. همچنین شاخص کلی نقص کارکردهای اجرایی با نمره کلی خشونت زناشویی همبستگی مثبت و نسبتاً قوی ۰/۶۶ داشت که از نظر آماری در سطح کمتر از ۰/۰۰۱ معنادار بود. این یافته نشان می‌دهد هرچه مشکلات کلی فرد در تنظیم و کنترل شناخت، هیجان و رفتار افزایش می‌یابد، شدت و فراوانی رفتارهای خشونت‌آمیز در تعاملات زناشویی نیز بیشتر می‌شود. در سطح ابعاد خشونت، بیشترین ضرایب همبستگی کارکردهای اجرایی عمدتاً با پرخاشگری روان‌شناختی و سپس خشونت جسمانی مشاهده شد. برای نمونه، نقص کنترل هیجانی با پرخاشگری روان‌شناختی همبستگی ۰/۶۱ و با خشونت جسمانی همبستگی ۰/۵۷ داشت. همچنین مشکل بازداری با پرخاشگری روان‌شناختی ضریب ۰/۵۴ و با خشونت جسمانی ضریب ۰/۵۱ نشان داد. در مقابل، سازمان‌دهی مواد و آغازگری نسبت به سایر ابعاد کارکردهای اجرایی همبستگی‌های ضعیف‌تری با خشونت زناشویی داشتند؛ با این حال، تمام این روابط همچنان از نظر آماری معنادار بودند. الگوی کلی همبستگی‌ها نشان داد که مؤلفه‌هایی از کارکردهای اجرایی که ارتباط مستقیم‌تری با تنظیم پاسخ‌های هیجانی، مهار تکانه، کنترل رفتار و پردازش شناختی موقعیت‌های تعارض‌آمیز دارند، در مقایسه با مؤلفه‌های مربوط به سازمان‌دهی فعالیت‌ها و آغاز رفتار هدفمند، ارتباط بیشتری با خشونت زناشویی دارند. همچنین هیچ‌یک

از ضرایب همبستگی میان متغیرهای اصلی به سطحی نرسید که نشان‌دهنده هم‌پوشانی بیش از حد مفهومی میان سازه‌ها باشد؛ از این رو، داده‌ها برای ادامه تحلیل مدل اندازه‌گیری و مدل ساختاری مناسب ارزیابی شدند.

جدول ۳. نتایج مدل اندازه‌گیری و تحلیل عاملی تأییدی سازه‌های پژوهش

سازه پنهان	شاخص مشاهده‌شده	بار عاملی استاندارد	CR	p
نقص کارکردهای اجرایی	بازداری	۰.۸۲	۱۸.۷۳	<۰.۰۰۱
	انعطاف‌پذیری	۰.۷۱	۱۶.۲۴	<۰.۰۰۱
	کنترل هیجانی	۰.۸۶	۱۹.۶۱	<۰.۰۰۱
	خودنظارتی	۰.۶۹	۱۵.۷۷	<۰.۰۰۱
	آغاز‌گری	۰.۶۱	۱۳.۸۴	<۰.۰۰۱
	حافظه کاری	۰.۷۶	۱۷.۱۵	<۰.۰۰۱
	برنامه‌ریزی/سازمان‌دهی	۰.۷۲	۱۶.۴۳	<۰.۰۰۱
	نظارت بر تکلیف	۰.۶۷	۱۵.۱۲	<۰.۰۰۱
	سازمان‌دهی مواد	۰.۵۸	۱۲.۹۱	<۰.۰۰۱
خشونت زناشویی	پرخاشگری روان‌شناختی	۰.۸۸	۲۱.۴۶	<۰.۰۰۱
	خشونت جسمانی	۰.۸۴	۲۰.۳۷	<۰.۰۰۱
	اجبار جنسی	۰.۶۶	۱۵.۰۸	<۰.۰۰۱
	آسیب ناشی از خشونت	۰.۷۳	۱۷.۳۶	<۰.۰۰۱
شاخص برازش مدل اندازه‌گیری	مقدار به‌دست‌آمده	ملاک قابل قبول		
χ^2	۲۱۲.۴۶	—		
df	۶۴	—		
χ^2/df	۳.۳۲	<۵		
GFI	۰.۹۵۳	≥ ۰.۹۰		
IFI	۰.۹۶۲	≥ ۰.۹۰		
CFI	۰.۹۶۱	≥ ۰.۹۰		
TLI	۰.۹۵۱	≥ ۰.۹۰		
RMSEA	۰.۰۵۴	<۰.۰۸		
SRMR	۰.۰۴۱	<۰.۰۸		

نتایج تحلیل عاملی تأییدی در جدول ۳ نشان داد که تمامی شاخص‌های مشاهده‌شده دارای بار عاملی مثبت، مطلوب و از نظر آماری معنادار بر سازه‌های مربوطه بودند. در سازه نقص کارکردهای اجرایی، بارهای عاملی استاندارد بین ۰.۵۸ تا ۰.۸۶ قرار داشت. بالاترین بار عاملی مربوط به کنترل هیجانی با مقدار ۰.۸۶ و پس از آن بازداری با مقدار ۰.۸۲ بود. این یافته نشان می‌دهد که در نمونه زوج‌های درگیر فرایند قضایی، مشکلات کنترل هیجان و بازداری رفتاری سهم برجسته‌ای در بازنمایی سازه کلی نقص کارکردهای اجرایی داشتند. حافظه کاری نیز با بار عاملی ۰.۷۶ و برنامه‌ریزی/سازمان‌دهی با بار عاملی ۰.۷۲ از شاخص‌های قوی این سازه بودند. سازمان‌دهی مواد با بار عاملی ۰.۵۸ کمترین بار عاملی را داشت، اما مقدار آن همچنان در محدوده قابل قبول قرار داشت و از نظر آماری در سطح کمتر از ۰.۰۰۱ معنادار بود. در سازه خشونت زناشویی، پرخاشگری روان‌شناختی بالاترین بار عاملی را با مقدار ۰.۸۸ نشان داد و پس از آن خشونت جسمانی با مقدار ۰.۸۴، آسیب ناشی از خشونت با مقدار ۰.۷۳ و اجبار جنسی با مقدار ۰.۶۶ قرار گرفتند. بنابراین، پرخاشگری روان‌شناختی و خشونت جسمانی مهم‌ترین شاخص‌های

سازه پنهان خشونت زناشویی در این نمونه بودند. تمامی نسبت‌های بحرانی بیش از مقدار ۱٫۹۶ بودند و در سطح کمتر از ۰٫۰۰۱ معنادار به دست آمدند که بر معناداری سهم شاخص‌ها در اندازه‌گیری سازه‌های مربوط دلالت داشت.

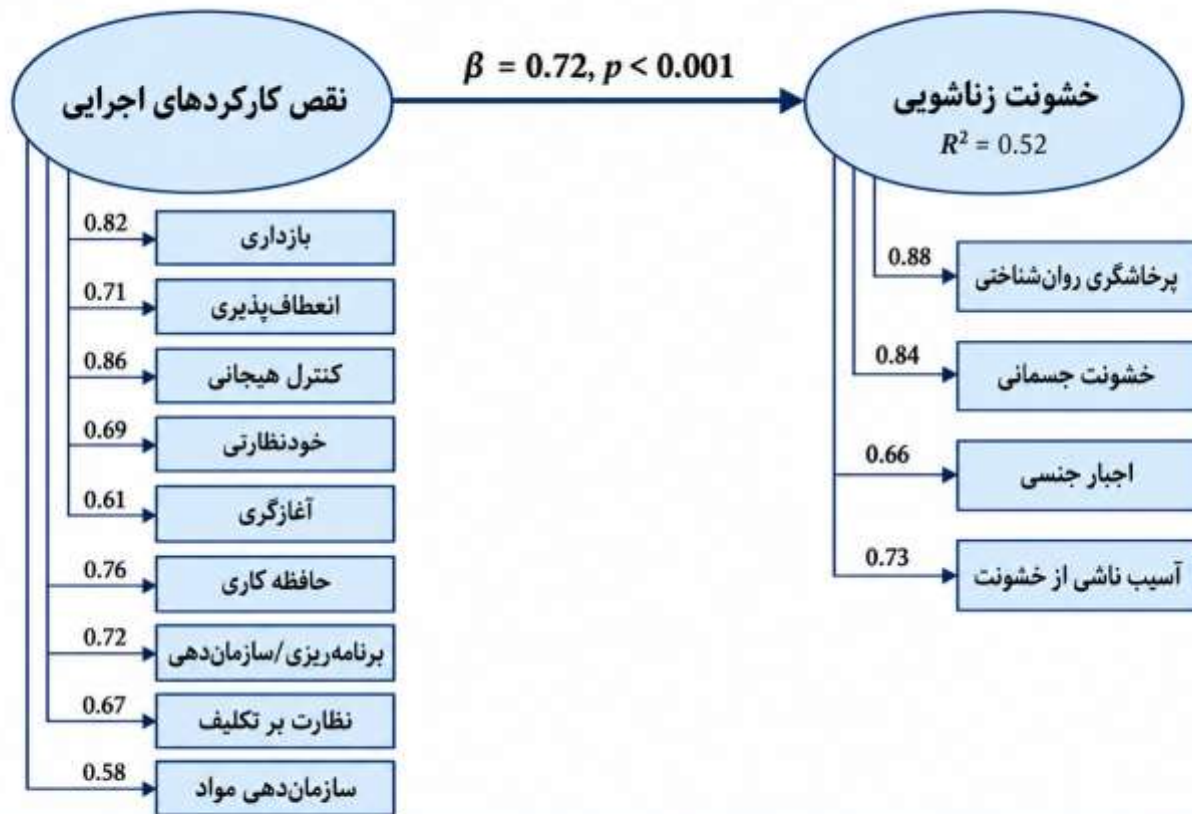
همچنین شاخص‌های برازش مدل اندازه‌گیری نشان دادند که ساختار عاملی پیشنهادی از برازش مطلوبی با داده‌های تجربی برخوردار است. نسبت کای‌دو به درجه آزادی برابر با ۳٫۳۲ بود که در محدوده قابل قبول قرار داشت. شاخص نیکویی برازش برابر با ۰٫۹۵۳، شاخص برازش افزایشی برابر با ۰٫۹۶۲، شاخص برازش تطبیقی برابر با ۰٫۹۶۱ و شاخص تاکر - لویس برابر با ۰٫۹۵۱ به دست آمد که همگی بالاتر از حد ۰٫۹۰ بودند. مقدار RMSEA برابر با ۰٫۰۵۴ و SRMR برابر با ۰٫۰۴۱ نیز نشان‌دهنده خطای تقریب پایین و برازش مناسب مدل بود. بنابراین، ساختار اندازه‌گیری دو سازه اصلی پژوهش، یعنی نقص کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی، مورد تأیید قرار گرفت و شرایط لازم برای آزمون مدل ساختاری فراهم شد. افزون بر این، ضرایب پایایی ترکیبی برای سازه نقص کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی به ترتیب ۰٫۹۱ و ۰٫۸۶ و مقادیر میانگین واریانس استخراج‌شده به ترتیب ۰٫۵۴ و ۰٫۶۱ به دست آمدند که بیانگر همسانی درونی مناسب و روایی همگرایی قابل قبول سازه‌ها بودند.

جدول ۴. نتایج مدل ساختاری تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی

مسیر ساختاری	ضریب استاندارد β	خطای استاندارد	نسبت بحرانی	p
نقص کارکردهای اجرایی $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۷۲	۰٫۰۵۸	۱۲٫۴۱	<۰٫۰۰۱
کنترل هیجانی $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۳۱	۰٫۰۴۹	۶٫۳۳	<۰٫۰۰۱
بازداری $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۲۴	۰٫۰۴۷	۵٫۱۱	<۰٫۰۰۱
حافظه کاری $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۱۶	۰٫۰۴۴	۳٫۶۴	<۰٫۰۰۱
انعطاف‌پذیری $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۱۳	۰٫۰۴۳	۳٫۰۲	۰٫۰۰۳
خودنظارتی $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۰۹	۰٫۰۴۱	۲٫۲۰	۰٫۰۲۸
برنامه‌ریزی/سازمان‌دهی $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۰۷	۰٫۰۴۰	۱٫۷۵	۰٫۰۸۰
نظارت بر تکلیف $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۰۵	۰٫۰۳۹	۱٫۲۸	۰٫۲۰۱
آغازگری $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۰۴	۰٫۰۳۸	۱٫۰۵	۰٫۲۹۴
سازمان‌دهی مواد $\leftarrow$ خشونت زناشویی	۰٫۰۳	۰٫۰۳۷	۰٫۸۱	۰٫۴۱۸
شاخص برازش مدل ساختاری			مقدار	
χ^2			۲۲۸٫۱۹	
df			۶۷	
χ^2/df			۳٫۴۱	
GFI			۰٫۹۴۹	
AGFI			۰٫۹۲۱	
IFI			۰٫۹۵۸	
CFI			۰٫۹۵۷	
TLI			۰٫۹۴۸	
RMSEA			۰٫۰۵۵	
SRMR			۰٫۰۴۴	
R^2 خشونت زناشویی			۰٫۵۲	

نتایج جدول ۴ نشان داد که مدل ساختاری پیشنهادی از برازش مطلوبی برخوردار بود. مقدار نسبت کای‌دو به درجه آزادی برابر با ۳,۴۱ به دست آمد و شاخص‌های GFI, AGFI, IFI, CFI و TLI به ترتیب برابر با ۰,۹۴۹, ۰,۹۲۱, ۰,۹۵۸, ۰,۹۵۷ و ۰,۹۴۸ بودند که همگی کفایت مدل در بازنمایی ساختار روابط بین متغیرها را تأیید کردند. همچنین مقدار RMSEA برابر با ۰,۰۵۵ و SRMR برابر با ۰,۰۴۴ بود که نشان داد میزان خطای باقی‌مانده در مدل در سطح پایین و قابل قبول قرار دارد. مسیر کلی نقص کارکردهای اجرایی به خشونت زناشویی دارای ضریب استاندارد ۰,۷۲ بود و این مسیر در سطح کمتر از ۰,۰۰۱ معنادار به دست آمد. از آنجا که نمره بالاتر در کارکردهای اجرایی نشان‌دهنده نقص بیشتر است، علامت مثبت این ضریب بیان می‌کند که افزایش نقص در کارکردهای اجرایی با افزایش خشونت زناشویی همراه است. مقدار ضریب تعیین نیز نشان داد که ۵۲ درصد از واریانس خشونت زناشویی توسط مدل مبتنی بر کارکردهای اجرایی تبیین می‌شود. این مقدار بیانگر قدرت تبیینی قابل توجه مدل است و نشان می‌دهد مشکلات مربوط به تنظیم شناختی، هیجانی و رفتاری سهم مهمی در تفاوت‌های فردی مربوط به شدت خشونت زناشویی در زوج‌های درگیر فرایند قضایی دارند.

بررسی دقیق‌تر مسیرهای اختصاصی ابعاد کارکردهای اجرایی نشان داد که کنترل هیجانی با ضریب استاندارد ۰,۳۱ قوی‌ترین پیش‌بین مستقیم خشونت زناشویی بود و اثر آن در سطح کمتر از ۰,۰۰۱ معنادار به دست آمد. این نتیجه نشان می‌دهد که دشواری در تعدیل و تنظیم پاسخ‌های هیجانی، به‌ویژه هنگام تجربه خشم، ناکامی، تهدید یا تعارض بین فردی، بیش از سایر مؤلفه‌های اجرایی با افزایش احتمال رفتارهای خشونت‌آمیز در رابطه زناشویی ارتباط دارد. پس از آن، نقص بازداری با ضریب ۰,۲۴ دومین اثر مستقیم بزرگ را نشان داد که بیانگر نقش ناتوانی در مهار تکانه‌ها و جلوگیری از پاسخ‌های فوری و نامتناسب در تشدید خشونت زناشویی بود. حافظه کاری نیز با ضریب ۰,۱۶ اثر مثبت و معناداری بر خشونت زناشویی داشت؛ به این معنا که مشکلات فرد در نگهداری اطلاعات مربوط به هدف تعامل، پیامدهای رفتار و اطلاعات زمینه‌ای هنگام تعارض ممکن است زمینه پاسخ‌های شتاب‌زده یا غیرسازنده را افزایش دهد. انعطاف‌پذیری نیز با ضریب ۰,۱۳ اثر مستقیم و معنادار داشت که نشان می‌دهد دشواری در تغییر دیدگاه، اصلاح راهبرد یا سازگارشدن با خواسته‌ها و شرایط متغیر تعارض می‌تواند با افزایش الگوهای خشونت‌آمیز همراه باشد. اثر خودنظارتی نیز با ضریب ۰,۰۹ در سطح ۰,۰۲۸ معنادار بود. در مقابل، مسیرهای برنامه‌ریزی/سازمان‌دهی، نظارت بر تکلیف، آغازگری و سازمان‌دهی مواد پس از کنترل همزمان سایر مؤلفه‌ها به سطح معناداری آماری نرسیدند. بنابراین، هرچند این ابعاد در تحلیل‌های همبستگی ساده با خشونت زناشویی ارتباط معنادار داشتند، سهم مستقل آن‌ها در حضور مؤلفه‌های اصلی‌تر مانند کنترل هیجانی و بازداری کاهش یافت. مجموعه این یافته‌ها نشان داد که مؤلفه‌های اجرایی مرتبط با تنظیم هیجان، مهار پاسخ و کنترل آنی رفتار بیش از مؤلفه‌های اجرایی مربوط به سازمان‌دهی عمومی فعالیت‌ها در تبیین مستقیم خشونت زناشویی نقش دارند.



شاخص‌های برازش: $\chi^2/df = 3.41$ ، $GFI = 0.949$ ، $AGFI = 0.921$ ، $IFI = 0.958$ ، $CFI = 0.957$ ، $TLI = 0.948$ ، $RMSEA = 0.055$ ، $SRMR = 0.044$

شکل ۱. مدل نهایی معادلات ساختاری تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی در زوج‌های درگیر فرایند قضایی

در مجموع، مدل نهایی نشان داد که نقص کارکردهای اجرایی یکی از سازه‌های شناختی - رفتاری مرتبط با خشونت زناشویی در زوج‌های مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده است و بخش قابل توجهی از واریانس خشونت زناشویی از طریق تفاوت در توانایی‌های اجرایی افراد قابل تبیین است. بالاترین سهم در این میان به ضعف کنترل هیجانی و بازداری اختصاص داشت و سپس حافظه کاری، انعطاف‌پذیری و خودنظارتی در رتبه‌های بعدی قرار گرفتند. این الگو نشان می‌دهد که خشونت زناشویی در نمونه مورد بررسی صرفاً با ویژگی‌های کلی سازمان‌دهی یا برنامه‌ریزی شناختی مرتبط نیست، بلکه بیش از همه با آن دسته از کارکردهای اجرایی ارتباط دارد که به مهار پاسخ‌های تکانشی، تنظیم هیجان‌های شدید، حفظ اطلاعات مرتبط در جریان تعارض و تغییر انعطاف‌پذیر پاسخ متناسب با شرایط مربوط می‌شوند. هم‌زمان، برازش مناسب مدل اندازه‌گیری و ساختاری، معناداری بارهای عاملی، معناداری مسیر اصلی و مقدار نسبتاً بالای ضریب تعیین، شواهد آماری لازم را برای تأیید مدل مفهومی پژوهش فراهم کرد و نشان داد ساختار پیشنهادی می‌تواند چارچوب آماری مناسبی برای تبیین ارتباط میان نقص کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی در زوج‌های درگیر فرایند قضایی باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین خشونت زناشویی بر اساس کارکردهای اجرایی و آزمون یک مدل معادلات ساختاری در زوج‌های درگیر فرایند قضایی انجام شد. نتایج نشان داد که بین نقص در کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی رابطه مثبت و معناداری وجود دارد و افزایش مشکلات مربوط به کارکردهای اجرایی با افزایش شدت و فراوانی خشونت زناشویی همراه است. در سطح کلی، شاخص نقص کارکردهای اجرایی با خشونت زناشویی همبستگی نسبتاً قوی داشت و مدل ساختاری نیز نشان داد که این سازه می‌تواند بخش قابل توجهی از واریانس خشونت زناشویی را تبیین کند. مقدار ضریب تعیین نشان داد که ۵۲ درصد از واریانس خشونت زناشویی از طریق کارکردهای اجرایی قابل توضیح است که بیانگر ظرفیت تبیینی قابل توجه مدل پیشنهادی است. در میان مؤلفه‌های کارکردهای اجرایی، کنترل هیجانی قوی‌ترین پیش‌بین مستقیم خشونت زناشویی بود و پس از آن بازداری، حافظه کاری، انعطاف‌پذیری و خودنظارتی قرار گرفتند. در مقابل، مؤلفه‌های برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی، نظارت بر تکلیف، آغازگری و سازمان‌دهی مواد، با وجود برخورداری از همبستگی دو متغیری معنادار با خشونت زناشویی، در مدل ساختاری و پس از کنترل همزمان سایر مؤلفه‌ها اثر مستقل معناداری نشان ندادند. این الگو بیانگر آن است که آن دسته از کارکردهای اجرایی که به تنظیم فوری هیجان و رفتار در موقعیت تعارض مربوط می‌شوند، در مقایسه با کارکردهای اجرایی مرتبط با سازمان‌دهی عمومی فعالیت‌ها، نقش برجسته‌تری در تبیین خشونت زناشویی دارند.

یافته اصلی پژوهش مبنی بر ارتباط مستقیم نقص کارکردهای اجرایی با خشونت زناشویی با دیدگاه‌های عصب‌روان‌شناختی درباره کنترل رفتار همسو است. کارکردهای اجرایی مجموعه‌ای از فرایندهای سطح بالای شناختی هستند که فرد را قادر می‌سازند پاسخ‌های نامتناسب را مهار کند، پیامدهای رفتار را ارزیابی نماید، اطلاعات مرتبط با هدف را در ذهن نگه دارد و رفتار خود را متناسب با تغییر شرایط تنظیم کند (Anderson et al., 2008). از دیدگاه Diamond، بازداری، حافظه کاری و انعطاف‌پذیری شناختی سه مؤلفه بنیادی کارکردهای اجرایی هستند و سایر توانایی‌های پیچیده‌تر مانند استدلال و حل مسئله بر مبنای این مؤلفه‌ها شکل می‌گیرند (Diamond, 2020). در موقعیت تعارض زناشویی، فرد باید بتواند در فاصله کوتاهی میان تجربه خشم و اجرای رفتار تمایز ایجاد کند، پیامدهای پاسخ خود را ارزیابی نماید، دیدگاه همسر را در نظر بگیرد و در صورت ناکارآمد بودن یک راهبرد ارتباطی، راهبرد دیگری را انتخاب کند. بنابراین، ضعف در این فرایندها می‌تواند احتمال تبدیل تعارض روزمره به رفتار پرخاشگرانه را افزایش دهد. نتیجه حاضر با دیدگاه Corvo نیز همخوان است که نقص در کارکردهای اجرایی را یکی از سازوکارهای شناختی مهم در خشونت خانگی در نظر می‌گیرد و معتقد است ضعف در مهار رفتار، پیش‌بینی پیامدها و کنترل شناختی می‌تواند افراد را در برابر واکنش‌های خشونت‌آمیز آسیب‌پذیرتر سازد (Corvo, 2014).

یافته مربوط به اثر قوی‌تر کنترل هیجانی بر خشونت زناشویی نیز از نظر نظری و تجربی قابل توجه است. کنترل هیجانی به توانایی فرد برای تعدیل شدت و تداوم واکنش‌های عاطفی و جلوگیری از تسلط هیجان‌های منفی بر رفتار اشاره دارد. در تعارض زناشویی، هیجان‌هایی مانند خشم، تحقیر، حسادت، شرم، ناکامی و احساس تهدید می‌توانند به سرعت فعال شوند و اگر فرد نتواند این حالات را مدیریت کند، احتمال بروز

پاسخ‌های خصمانه، کلامی یا جسمانی افزایش می‌یابد. یافته حاضر با نتایج فراتحلیل Birkley و Eckhardt همسو است که نشان دادند خشم، خصومت و هیجان‌های منفی درونی‌شده با ارتکاب خشونت شریک صمیمی رابطه دارند (Birkley & Eckhardt, 2015). بر اساس این دیدگاه، آنچه فرد را از تجربه خشم به رفتار خشونت‌آمیز می‌رساند، صرف وجود هیجان منفی نیست، بلکه ناتوانی در تنظیم آن و فقدان کنترل بر پاسخ رفتاری است. بنابراین، می‌توان گفت کنترل هیجانی در مدل حاضر نقشی محوری داشته است، زیرا این مؤلفه در مرز میان تجربه هیجان و اجرای رفتار قرار می‌گیرد و ضعف در آن می‌تواند باعث شود برانگیختگی عاطفی به رفتارهای پرخاشگرانه آشکار تبدیل شود.

اثر معنادار بازداری نیز با ادبیات موجود سازگار است. بازداری به توانایی متوقف‌کردن پاسخ غالب، فوری یا تکانشی اشاره دارد و از اصلی‌ترین کارکردهای اجرایی محسوب می‌شود (Diamond, 2020). فردی که در بازداری ضعف دارد ممکن است در لحظه تعارض نتواند پاسخ کلامی یا جسمانی خود را متوقف کند، حتی اگر پیامدهای منفی آن را در سطح شناختی بداند. این وضعیت در روابط زناشویی اهمیت خاصی دارد، زیرا بسیاری از رفتارهای خشونت‌آمیز در شرایط برانگیختگی بالا، در مدت زمانی کوتاه و در واکنش به محرک‌های ادراک‌شده به‌عنوان توهین، تهدید یا بی‌احترامی رخ می‌دهند. یافته حاضر با مرور Horne و همکاران همخوان است که نقص در بازداری، کنترل رفتاری و سایر ابعاد عملکرد اجرایی را با خشونت شریک صمیمی مرتبط دانسته‌اند (Horne et al., 2020). همچنین، شواهد مربوط به کنترل ارادی نشان داده‌اند که ظرفیت مهار پاسخ و تنظیم رفتار از سال‌های اولیه رشد با عملکردهای اجرایی ارتباط دارد (Blair & Razza, 2007). در نتیجه، می‌توان استدلال کرد که ضعف بازداری در بزرگسالی می‌تواند به کاهش فاصله میان تحریک هیجانی و پاسخ پرخاشگرانه منجر شود و فرد را در موقعیت‌های تعارضی مستعد واکنش‌های نسنجیده کند.

نقش حافظه کاری نیز در مدل پژوهش معنادار بود. حافظه کاری به فرد امکان می‌دهد اطلاعات مختلف را به‌طور همزمان نگهداری و پردازش کند و برای هدایت رفتار از آن‌ها استفاده نماید. یافته‌های Alloway و Alloway نشان داده‌اند که حافظه کاری نقش مهمی در عملکردهای پیچیده شناختی ایفا می‌کند و سهم آن فراتر از توانایی عمومی شناختی است (Alloway & Alloway, 2010). در تعارض زناشویی، حافظه کاری می‌تواند به فرد کمک کند هدف اصلی گفت‌وگو، پیامدهای رفتار، محتوای صحبت‌های همسر و تجربیات قبلی را همزمان در ذهن نگه دارد. ضعف در این توانایی ممکن است باعث شود فرد تنها بر محرک هیجانی لحظه‌ای تمرکز کند و اطلاعاتی مانند پیامدهای بلندمدت رفتار، تعهد به رابطه یا راهبردهای آموخته‌شده برای حل تعارض را نادیده بگیرد. از این رو، رابطه معنادار حافظه کاری با خشونت زناشویی را می‌توان ناشی از محدودشدن ظرفیت پردازش اطلاعات در شرایط فشار و برانگیختگی دانست. این مسئله با رویکردهای عصب‌روان‌شناختی به خشونت هماهنگ است که بر نقش نقص در کنترل شناختی، توجه و پردازش اطلاعات در رفتارهای پرخاشگرانه تأکید دارند (Horne et al., 2020). اثر انعطاف‌پذیری بر خشونت زناشویی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. انعطاف‌پذیری شناختی به توانایی تغییر دیدگاه، اصلاح راهبرد و سازگارشدن با اطلاعات جدید اشاره دارد. در روابط زناشویی، افراد به‌طور مستمر با تفاوت در انتظارات، نیازها و برداشت‌ها مواجه‌اند و مدیریت سازگاران این تفاوت‌ها مستلزم توانایی خروج از تفسیرهای ثابت و پذیرش دیدگاه جایگزین است. هنگامی که فرد در این زمینه دچار ضعف باشد، ممکن است بر برداشت اولیه خود از رفتار همسر پافشاری کند، پیام‌های خنثی را خصمانه تفسیر نماید و حتی در برابر شواهد مخالف

نیز واکنش خود را تغییر ندهد. این یافته با نتایج Alqurashi و همکاران قابل تبیین است که نشان دادند مفهوم درک متقابل و نحوه تفسیر رفتار همسر در تجربه مردان از خشونت شریک صمیمی اهمیت دارد (Alqurashi et al., 2025). همچنین، پژوهش Monadi نشان داده است که شباهت در ادراک و تعریف زوجین از زندگی زناشویی با رضایت رابطه ارتباط دارد (Monadi, 2004). بنابراین، انعطاف‌پذیری شناختی را می‌توان یکی از سازوکارهایی دانست که به فرد امکان می‌دهد از تفسیرهای یک‌جانبه و تهدیدمحور فاصله گرفته و از راهبردهای سازگارانه‌تری در تعارض استفاده کند.

نتایج همچنین نشان داد که خودنظارتی اثر مستقیم ولی ضعیف‌تری بر خشونت زناشویی دارد. خودنظارتی به آگاهی فرد از رفتار خود و تأثیر آن بر دیگران اشاره دارد. فردی که در این زمینه ضعف دارد ممکن است شدت لحن، تهدیدآمیز بودن رفتار یا پیامدهای واکنش خود بر همسر را به‌درستی تشخیص ندهد. در فرایند تشدید تعارض، این مسئله می‌تواند باعث ادامه رفتارهای پرخاشگرانه حتی در زمانی شود که طرف مقابل نشانه‌های آشکار ترس یا آسیب را نشان می‌دهد. از این رو، نقش معنادار خودنظارتی نشان می‌دهد که خشونت زناشویی فقط ناشی از شدت هیجان نیست، بلکه توانایی فرد در مشاهده و اصلاح رفتار خود نیز در آن دخالت دارد. این تبیین با چارچوب‌های کلی مربوط به کارکردهای اجرایی و خودتنظیمی همسو است که پایش رفتار را یکی از اجزای مهم رفتار هدفمند می‌دانند (Anderson et al., 2008).

در مقابل، عدم معناداری اثر مستقل برخی مؤلفه‌ها مانند برنامه‌ریزی، نظارت بر تکلیف، آغازگری و سازمان‌دهی مواد پس از ورود همزمان سایر متغیرها نیز قابل تفسیر است. این مؤلفه‌ها بیشتر با مدیریت فعالیت‌های روزمره، سازمان‌دهی وظایف و اجرای برنامه‌های هدفمند ارتباط دارند و نسبت به بازداری و کنترل هیجانی، ارتباط مستقیم کمتری با واکنش‌های فوری در موقعیت‌های تعارض دارند. اگرچه ضعف در برنامه‌ریزی یا سازمان‌دهی می‌تواند به ایجاد فشار و تعارض در زندگی خانوادگی کمک کند، احتمالاً اثر آن بر خشونت بیشتر غیرمستقیم است و از طریق افزایش تنش، ناکامی یا کاهش توان حل مسئله عمل می‌کند. به همین دلیل، این متغیرها در همبستگی ساده با خشونت مرتبط بودند، اما وقتی مؤلفه‌های قوی‌تر و نزدیک‌تر به رفتار خشونت‌آمیز مانند کنترل هیجانی و بازداری وارد مدل شدند، سهم مستقل آن‌ها کاهش یافت.

یافته‌های پژوهش حاضر را همچنین می‌توان در چارچوب عوامل خطر چندگانه خشونت شریک صمیمی تفسیر کرد. مرور نظام‌مند Capaldi و همکاران نشان داده است که خشونت زناشویی حاصل تعامل عوامل متعدد فردی، رابطه‌ای و محیطی است (Capaldi et al., 2012). بنابراین، کارکردهای اجرایی نباید به‌عنوان تنها علت خشونت در نظر گرفته شوند، بلکه یکی از سازوکارهای مهمی هستند که می‌توانند نحوه واکنش فرد به عوامل خطر دیگر را تعیین کنند. برای مثال، مصرف الکل می‌تواند بازداری رفتاری را کاهش دهد و در افرادی که از پیش دارای ضعف در کنترل اجرایی هستند، خطر خشونت را تشدید کند. مرور Kulak و همکاران نیز نشان داده است که سوءمصرف الکل با خشونت شریک صمیمی، کاهش رضایت زناشویی و بی‌ثباتی رابطه ارتباط دارد (Kulak et al., 2025). از این منظر، نقص اجرایی می‌تواند به‌عنوان یک عامل آسیب‌پذیری عمل کند که اثر سایر تنش‌های فردی و محیطی را تشدید می‌نماید.

ارتباط مشاهده‌شده میان کارکردهای اجرایی و خشونت همچنین با شواهد مربوط به پیامدهای شناختی تجربه خشونت سازگار است. Daugherty و همکاران نشان داده‌اند که زنانی که خشونت شریک صمیمی را تجربه کرده‌اند می‌توانند درجاتی از آسیب‌های عصب‌شناختی و

شناختی را نشان دهند (Daugherty et al., 2019). بنابراین، رابطه بین خشونت و عملکرد اجرایی ممکن است در برخی موارد دوسویه باشد؛ از یک سو، نقص اجرایی می‌تواند احتمال رفتار خشونت‌آمیز را افزایش دهد و از سوی دیگر، تجربه مداوم خشونت، استرس مزمن و آسیب جسمانی ممکن است عملکرد شناختی قربانی را کاهش دهد. این نکته در تفسیر نتایج مطالعه حاضر اهمیت دارد، زیرا طرح همبستگی امکان تعیین جهت قطعی رابطه را فراهم نمی‌کند. در زوج‌های درگیر فرایند قضایی، احتمال دارد برخی مشکلات اجرایی پیش از تشدید خشونت وجود داشته باشند و برخی دیگر در اثر تجربه طولانی مدت تعارض و خشونت تشدید شده باشند.

یافته‌های حاضر همچنین با مطالعات ایرانی درباره شیوع و عوامل مرتبط با خشونت خانگی همسو است. پژوهش‌های انجام‌شده در ایران نشان داده‌اند که خشونت علیه زنان با مجموعه‌ای از عوامل فردی، خانوادگی و اجتماعی ارتباط دارد و در گروه‌های مختلف جامعه مشاهده می‌شود (Bagerzaei et al., 2017). همچنین، بررسی زنان مراجعه‌کننده به پزشکی قانونی و مراکز بهزیستی نشان داده است که گروه‌های درگیر تعارض شدید خانوادگی می‌توانند سطوح قابل توجهی از خشونت خانگی را تجربه کنند (Mohseni Tabrizi et al., 2012). یافته‌های Khorasani و Mirzaei Mehr نیز بر وجود خشونت خانگی در جامعه و ضرورت توجه به عوامل مرتبط با آن تأکید کرده‌اند (Khorasani & Mirzaei Mehr, 2012). در مطالعه Mohammadi و Mirzaei نیز نقش عوامل اجتماعی در خشونت علیه زنان مورد تأیید قرار گرفته است (Mohammadi & Mirzaei, 2012). از این رو، مطالعه حاضر با افزودن بعد شناختی - اجرایی به این ادبیات نشان می‌دهد که برای فهم جامع خشونت زناشویی در جامعه ایرانی، باید در کنار متغیرهای اجتماعی و خانوادگی، به سازوکارهای خودتنظیمی فرد نیز توجه شود. یافته‌های مطالعه حاضر از منظر روابط بین فردی و سلامت نیز قابل توضیح است. روابط زناشویی پرتنش و خشونت‌آمیز می‌توانند خود به منبعی از استرس مزمن تبدیل شوند و سلامت روانی و جسمانی افراد را تحت تأثیر قرار دهند (Agnew & South, 2014). در چنین شرایطی، ضعف در کارکردهای اجرایی ممکن است هم به عنوان عامل آغازگر و هم به عنوان عامل تداوم‌دهنده چرخه تعارض عمل کند. فردی که نمی‌تواند پاسخ‌های هیجانی خود را تنظیم کند، احتمال بیشتری دارد که به شکل پرخاشگرانه واکنش نشان دهد؛ این رفتار نیز واکنش منفی همسر را برمی‌انگیزد و چرخه تعارض تشدید می‌شود. در چارچوب زوج‌درمانی، توانایی توقف چرخه‌های منفی، تغییر الگوهای ارتباطی و استفاده از مهارت‌های حل مسئله از عناصر کلیدی مداخله محسوب می‌شوند (Halford, 2016). بنابراین، نقص در کارکردهای اجرایی می‌تواند توضیح دهد چرا برخی زوجها حتی با آگاهی از پیامدهای منفی خشونت، در تغییر الگوی رفتاری خود ناکام می‌مانند.

همچنین باید به نقش تجربه‌های اولیه رشد توجه داشت. Yates و Berzenski نشان داده‌اند که سوءاستفاده هیجانی در دوران کودکی می‌تواند از طریق فرایندهای رشدی با خشونت در روابط بزرگسالی مرتبط شود (Berzenski & Yates, 2010). تجربه محیط‌های خانوادگی ناسالم می‌تواند رشد مهارت‌های تنظیم هیجان، خودکنترلی و الگوهای سازگار حل تعارض را مختل کند. بنابراین، بخشی از رابطه میان نقص کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی ممکن است ریشه در مسیرهای رشدی طولانی مدت داشته باشد. این موضوع اهمیت ارزیابی تاریخیچه رشد، تجارب کودکی و الگوهای خانوادگی را در کنار عملکرد اجرایی نشان می‌دهد.

نتایج مطالعه همچنین برای ارزیابی اثربخشی مداخلات خشونت زناشویی اهمیت دارد. مرور فراتحلیلی Arce و همکاران نشان داده است که مداخلات برای مرتکبان خشونت می‌توانند اثربخش باشند، اما اندازه اثر آن‌ها در مطالعات مختلف متفاوت است (Arce et al., 2020). یکی از دلایل این ناهمگونی ممکن است تفاوت افراد از نظر ظرفیت‌های شناختی و اجرایی باشد. فردی که در حافظه کاری، بازداری یا انعطاف شناختی نقص دارد، ممکن است در فراگیری یا اجرای مهارت‌های درمانی با مشکل بیشتری مواجه شود. بنابراین، ارزیابی کارکردهای اجرایی پیش از مداخله می‌تواند به شخصی‌سازی برنامه‌های درمانی کمک کند و مشخص سازد چه افرادی به تمرین‌های بیشتر در حوزه کنترل تکانه، تنظیم هیجان یا انعطاف شناختی نیاز دارند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان دادند که نقص کارکردهای اجرایی، به‌ویژه ضعف در کنترل هیجانی و بازداری، با خشونت زناشویی در زوج‌های درگیر فرایند قضایی ارتباط معناداری دارد و مدل پیشنهادی از توان تبیینی مناسبی برخوردار است. این یافته‌ها با رویکردهای عصب‌روان‌شناختی، شناختی و بین‌فردی خشونت سازگار هستند و نشان می‌دهند که واکنش خشونت‌آمیز را نمی‌توان صرفاً بر مبنای عوامل اجتماعی یا ویژگی‌های رابطه توضیح داد. بخشی از تفاوت افراد در استفاده از خشونت ممکن است به توانایی آنان در مهار پاسخ فوری، تنظیم هیجان، نگهداری اطلاعات مرتبط و تغییر انعطاف‌پذیر رفتار مربوط باشد. این نتیجه به‌ویژه در نمونه زوج‌هایی که تعارض آن‌ها وارد فرایند قضایی شده است اهمیت دارد، زیرا در این گروه شدت و پیچیدگی تعارض معمولاً بیشتر است و شناسایی سازوکارهای شناختی مرتبط با خشونت می‌تواند به طراحی مداخلات هدفمندتر کمک کند.

پژوهش حاضر با چند محدودیت همراه بود که در تفسیر نتایج باید مورد توجه قرار گیرد. نخست، طرح پژوهش از نوع همبستگی و مقطعی بود؛ بنابراین، با وجود برازش مناسب مدل ساختاری، نمی‌توان از روابط مشاهده‌شده استنباط علی قطعی داشت. دوم، نمونه پژوهش به زوج‌های مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شهر شیراز محدود بود و از این رو تعمیم نتایج به زوج‌های عادی، زوج‌های فاقد سابقه قضایی یا سایر مناطق جغرافیایی باید با احتیاط انجام شود. سوم، بخش عمده داده‌ها با استفاده از ابزارهای خودگزارشی جمع‌آوری شد و احتمال سوگیری ناشی از مطلوبیت اجتماعی، پنهان‌سازی رفتارهای خشونت‌آمیز یا تفاوت در برداشت افراد از گویه‌ها وجود دارد. چهارم، در پژوهش حاضر کارکردهای اجرایی بر اساس گزارش رفتاری سنجیده شدند و از آزمون‌های عصب‌روان‌شناختی عملکردی یا شاخص‌های عصب‌زیستی استفاده نشد. پنجم، برخی عوامل مهم مانند شدت و نوع پرونده قضایی، سابقه مصرف مواد، سابقه خشونت در خانواده مبدأ، مشکلات اقتصادی، اختلالات شخصیت و کیفیت رابطه زناشویی به‌طور همزمان در مدل کنترل نشدند و ممکن است بخشی از روابط مشاهده‌شده را تحت تأثیر قرار داده باشند.

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده از طرح‌های طولی استفاده کنند تا جهت رابطه میان کارکردهای اجرایی و خشونت زناشویی با دقت بیشتری بررسی شود و مشخص گردد که آیا نقص‌های اجرایی پیش‌بینی‌کننده بروز یا تداوم خشونت هستند یا در نتیجه مواجهه طولانی‌مدت با تعارض و خشونت نیز تشدید می‌شوند. همچنین، استفاده همزمان از پرسشنامه‌های رفتاری و آزمون‌های عصب‌روان‌شناختی مانند تکالیف بازداری، حافظه کاری و انعطاف شناختی می‌تواند اعتبار یافته‌ها را افزایش دهد. پیشنهاد می‌شود مدل حاضر در نمونه‌های متفاوت شامل زوج‌های فاقد سابقه قضایی، زوج‌های در مراحل اولیه تعارض و گروه‌های درمان‌جو بازآزمایی شود. بررسی نقش میانجی متغیرهایی مانند تنظیم هیجان،

خشم، تکانشگری و اسناد خصمانه و همچنین نقش تعدیل‌کننده عواملی مانند جنسیت، مدت ازدواج، مصرف مواد و سابقه خشونت دوران کودکی نیز می‌تواند به توسعه مدل کمک کند. انجام مطالعات مداخله‌ای نیز ضروری است تا مشخص شود آیا تقویت کارکردهای اجرایی می‌تواند به کاهش خشونت زناشویی منجر شود.

بر اساس نتایج پژوهش، پیشنهاد می‌شود در مراکز مشاوره خانواده، دادگاه‌های خانواده و مراکز مداخله در خشونت خانگی، ارزیابی کارکردهای اجرایی به‌عنوان بخشی از فرایند غربالگری روان‌شناختی زوج‌های پرخطر در نظر گرفته شود. به‌ویژه بررسی کنترل هیجانی، بازداری، حافظه کاری و انعطاف شناختی می‌تواند به شناسایی افرادی کمک کند که در موقعیت‌های تعارض احتمال بیشتری برای واکنش تکانشی یا خشونت‌آمیز دارند. همچنین، برنامه‌های مداخله‌ای می‌توانند در کنار آموزش مهارت‌های ارتباطی و حل تعارض، تمرین‌هایی برای کنترل تکانه، توقف پاسخ، تنظیم هیجان، بازنگری شناختی و افزایش انعطاف‌پذیری در بر گیرند. توصیه می‌شود مداخلات برای زوج‌های درگیر فرایند قضایی صرفاً بر حل اختلاف حقوقی متمرکز نباشد و ارزیابی و درمان سازوکارهای شناختی و هیجانی مرتبط با خشونت نیز در برنامه خدمات حمایتی قرار گیرد. همچنین، آموزش متخصصان حوزه خانواده، مددکاران اجتماعی و مشاوران حقوقی درباره نقش کارکردهای اجرایی در تشدید تعارض می‌تواند به طراحی مداخلات دقیق‌تر، ارجاع مناسب‌تر افراد پرخطر و پیشگیری از تکرار رفتارهای خشونت‌آمیز کمک کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافع وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

چکیده گسترش یافته انگلیسی

Introduction

Marital violence is a multidimensional form of interpersonal violence that can include psychological aggression, physical assault, sexual coercion, controlling behavior, and violence-related injury. Its consequences extend beyond the immediate interaction between spouses and may adversely affect psychological well-being, physical health, family stability, parenting, and the broader social functioning of family members. Contemporary models

increasingly conceptualize intimate partner violence as a multifactorial phenomenon arising from the interaction of individual, relational, developmental, and contextual risk factors. Systematic evidence has demonstrated that marital conflict, emotional dysregulation, substance misuse, family-of-origin violence, maladaptive attitudes, and interpersonal difficulties may all contribute to the emergence and persistence of intimate partner violence (Capaldi et al., 2012). The quality of intimate relationships is itself closely associated with psychological and physical health, such that chronically hostile and conflictual relationships may become enduring sources of stress and emotional dysregulation (Agnew & South, 2014). Within couple relationships, therefore, the critical issue is not merely whether conflict occurs, but how individuals cognitively and behaviorally regulate themselves when confronted with frustration, perceived threat, disagreement, or emotional arousal.

Iranian studies have similarly documented the importance of domestic and marital violence as a psychosocial problem influenced by multiple individual and social determinants. A meta-analysis of studies on husbands' violence against women in Iran indicated that violence occurs across different social and cultural contexts and cannot be adequately explained by a single demographic or social factor (Bagerzaei et al., 2017). Research among women attending forensic medicine and welfare centers has also demonstrated substantial levels of domestic violence among individuals already involved with supportive and legal institutions (Mohseni Tabrizi et al., 2012). Regional studies have further reported notable prevalence rates of domestic violence and associations with social and family characteristics (Kamrani, 2015; Khorasani & Mirzaei Mehr, 2012; Mohammadi & Mirzaei, 2012). At the relational level, similarity in spouses' perceptions, interpretations, and definitions of marital situations has been associated with marital satisfaction (Monadi, 2004), while more recent qualitative evidence has highlighted the importance of perceived understanding, respect, marital expectations, and interpretations of a partner's behavior in the experience of intimate partner violence (Alqurashi et al., 2025). These findings suggest that cognitive processing and self-regulation may be particularly relevant to how individuals interpret and respond to marital conflict.

Executive functions constitute a set of higher-order cognitive processes that enable individuals to regulate behavior in accordance with goals, inhibit inappropriate responses, maintain and manipulate information, shift flexibly between perspectives or strategies, monitor behavior, and organize complex actions. These functions are strongly associated with prefrontal neural systems and are essential for adaptive behavior across the lifespan (Anderson et al., 2008). Inhibition, working memory, and cognitive flexibility are commonly considered core executive functions from which more complex abilities such as planning, reasoning, and problem solving develop (Diamond, 2020). Developmental research has further demonstrated close links among executive functioning, effortful control, and behavioral self-regulation (Blair & Razza, 2007), while working memory has been shown to make a distinctive contribution to complex cognitive performance (Alloway & Alloway, 2010). Although evidence from neurological rehabilitation research is not directly focused on marital violence, it likewise emphasizes the importance of intact neural and regulatory systems for adaptive motor and behavioral functioning (Alashram et al., 2019).

Theoretical accounts of domestic violence have increasingly proposed that executive dysfunction may constitute an important cognitive vulnerability. Individuals with poor inhibitory control may have difficulty suppressing aggressive responses during high emotional arousal; deficits in working memory may reduce their capacity to retain information concerning relationship goals, behavioral consequences, and alternative responses; and cognitive inflexibility may contribute to rigid, hostile, or threat-focused interpretations of a partner's behavior. Deficient self-monitoring may further prevent individuals from recognizing the escalation of their own behavior. Accordingly, executive dysfunction has been proposed as a potentially important mechanism underlying domestic violence (Corvo, 2014). Reviews of the literature have similarly identified associations between intimate partner violence and deficits in inhibition, attention, decision making, working memory, and other executive processes (Horne et al., 2020). Emotional control may be especially relevant because anger, hostility, and difficulty regulating negative affect are consistently associated with intimate partner violence perpetration (Birkley & Eckhardt, 2015). Developmental experiences may also contribute to these vulnerabilities, as childhood emotional abuse has been linked to later relationship violence through developmental pathways that may compromise adaptive emotional and behavioral regulation (Berzenski & Yates, 2010).

The relationship between executive functioning and marital violence may also be bidirectional. Executive deficits may increase vulnerability to impulsive and poorly regulated aggressive responses, whereas repeated exposure to intimate partner violence, chronic stress, and physical trauma may impair cognitive functioning. Neurocognitive impairment has been reported among women who have experienced intimate partner violence, suggesting that prolonged victimization may itself be associated with cognitive consequences (Daugherty et al., 2019). Moreover, contextual factors may exacerbate executive vulnerabilities. Alcohol misuse, for example, is associated with intimate partner violence, marital dissatisfaction, instability, and divorce and may further compromise inhibitory control in conflict situations (Kulak et al., 2025). Cross-national evidence likewise indicates that the predictors of intimate partner violence and marital disruption reflect complex combinations of individual and structural conditions (Ani, 2025). From a clinical perspective, these considerations are important because interventions with perpetrators show variable effectiveness, potentially reflecting differences in participants' cognitive, emotional, and behavioral capacities (Arce et al., 2020). Couple-based approaches also emphasize emotion regulation, problem solving, communication, and interruption of maladaptive interaction cycles (Halford, 2016), while stressful family circumstances can further intensify the demand for effective cognitive and emotional self-regulation (Cottrell, 2008). Against this background, the present study aimed to explain marital violence based on executive functions and to test a structural equation model among couples involved in judicial proceedings in Shiraz, Iran.

Methods and Materials

The present study employed an applied, descriptive-correlational design using structural equation modeling. The statistical population consisted of all couples attending the Family Court of Shiraz during the study period. A total of 400 couples, corresponding to 800 individuals, were selected through random sampling. Inclusion criteria consisted of being legally married, attending the family court in relation to marital or family conflict, possessing adequate literacy to complete the questionnaires, having sufficient cognitive ability to understand the assessment

items, and providing informed consent to participate. Participants with substantially incomplete questionnaires or a diagnosed severe psychiatric disorder that could interfere with valid questionnaire completion were excluded. Husbands and wives completed the measures independently in order to reduce the potential influence of the spouse's presence on responses concerning conflict and violence.

Marital violence was assessed using the Revised Conflict Tactics Scales (CTS2). The dimensions used to represent the latent construct of marital violence were psychological aggression, physical assault, sexual coercion, and violence-related injury. Executive functioning was assessed using the Behavior Rating Inventory of Executive Function–Adult Version (BRIEF-A), which evaluates everyday manifestations of executive dysfunction across inhibition, shift or cognitive flexibility, emotional control, self-monitoring, initiation, working memory, planning/organization, task monitoring, and organization of materials. Higher BRIEF-A scores represented greater executive dysfunction. A demographic questionnaire was also used to collect information regarding age, education, employment, duration of marriage, number of children, counseling history, and selected judicial-process characteristics.

Data analysis was performed at descriptive and inferential levels. Means, standard deviations, frequencies, and percentages were calculated to describe the sample and study variables. Data were screened for missing values, univariate and multivariate outliers, normality, and multicollinearity. Pearson correlation coefficients were used to examine preliminary associations between executive-function dimensions and marital violence. Confirmatory factor analysis was then conducted to evaluate the measurement model, followed by structural equation modeling using maximum likelihood estimation. Model adequacy was evaluated using χ^2/df , GFI, AGFI, IFI, CFI, TLI, RMSEA, and SRMR. Statistical significance was set at $p < 0.05$.

Findings

The final sample included 400 women and 400 men. The overall mean age was 35.84 years ($SD = 7.62$), with women having a mean age of 33.91 years ($SD = 6.94$) and men 37.77 years ($SD = 7.83$). The mean duration of marriage was 10.46 years ($SD = 6.73$). The sample showed considerable variation in educational attainment, occupational status, number of children, and history of family counseling.

The mean total executive dysfunction score was 174.75 ($SD = 33.46$), while the mean total marital violence score was 47.09 ($SD = 17.42$). Among executive-function dimensions, planning/organization, inhibition, and emotional control yielded comparatively higher mean problem scores. Psychological aggression had the highest mean among the marital-violence dimensions. Skewness values ranged from 0.25 to 0.83 and kurtosis values from -0.42 to 0.47, supporting acceptable univariate distributional properties. Variance inflation factors ranged from 1.42 to 2.87, indicating no problematic multicollinearity.

All dimensions of executive dysfunction were positively and significantly correlated with marital violence. The total executive dysfunction score correlated with total marital violence at $r = 0.66$, $p < 0.001$. Emotional control difficulties showed the strongest dimensional correlation with total marital violence ($r = 0.65$, $p < 0.001$), followed by inhibition ($r = 0.58$, $p < 0.001$), working memory ($r = 0.48$, $p < 0.001$), cognitive flexibility ($r = 0.46$, $p < 0.001$),

and self-monitoring ($r = 0.45$, $p < 0.001$). The associations were generally strongest for psychological aggression and physical violence.

The confirmatory factor analysis supported the measurement structure. Standardized loadings for executive dysfunction ranged from 0.58 to 0.86, with emotional control showing the highest loading (0.86), followed by inhibition (0.82), working memory (0.76), planning/organization (0.72), cognitive flexibility (0.71), self-monitoring (0.69), task monitoring (0.67), initiation (0.61), and organization of materials (0.58). For marital violence, standardized loadings were 0.88 for psychological aggression, 0.84 for physical violence, 0.73 for violence-related injury, and 0.66 for sexual coercion. The measurement model demonstrated satisfactory fit: $\chi^2 = 212.46$, $df = 64$, $\chi^2/df = 3.32$, $GFI = 0.953$, $IFI = 0.962$, $CFI = 0.961$, $TLI = 0.951$, $RMSEA = 0.054$, and $SRMR = 0.041$.

The final structural model also demonstrated satisfactory fit: $\chi^2 = 228.19$, $df = 67$, $\chi^2/df = 3.41$, $GFI = 0.949$, $AGFI = 0.921$, $IFI = 0.958$, $CFI = 0.957$, $TLI = 0.948$, $RMSEA = 0.055$, and $SRMR = 0.044$. The overall structural path from executive dysfunction to marital violence was positive and statistically significant ($\beta = 0.72$, $p < 0.001$). Executive functioning explained 52% of the variance in marital violence ($R^2 = 0.52$). At the dimensional level, emotional control was the strongest significant predictor ($\beta = 0.31$, $p < 0.001$), followed by inhibition ($\beta = 0.24$, $p < 0.001$), working memory ($\beta = 0.16$, $p < 0.001$), cognitive flexibility ($\beta = 0.13$, $p = 0.003$), and self-monitoring ($\beta = 0.09$, $p = 0.028$). Planning/organization, task monitoring, initiation, and organization of materials did not retain statistically significant independent effects after the remaining dimensions were controlled simultaneously.

Discussion and Conclusion

The findings indicate that executive dysfunction is substantially associated with marital violence among couples involved in judicial proceedings. The magnitude of the structural coefficient and the proportion of explained variance suggest that executive functioning represents an important cognitive-behavioral domain in understanding why some individuals respond to marital conflict with aggression or violence. The results particularly emphasize those executive processes that operate rapidly during emotionally charged interactions. Emotional-control deficits emerged as the strongest predictor, suggesting that difficulty modulating anger, frustration, threat-related emotions, or other intense affective states may increase the probability that emotional arousal will be translated into psychologically or physically aggressive behavior.

The significant role of inhibition further suggests that marital violence may partly reflect an inability to interrupt or suppress immediate aggressive impulses once conflict escalates. Working-memory impairment may contribute by limiting the individual's ability to retain relationship goals, anticipated consequences, and alternative coping strategies while simultaneously processing emotionally provocative information. Likewise, poor cognitive flexibility may make it more difficult to reconsider hostile interpretations, shift perspective, or adopt alternative problem-solving strategies. The contribution of self-monitoring indicates that awareness of one's own behavior and its interpersonal effects is also relevant to the escalation or de-escalation of marital conflict.

The absence of independent effects for planning/organization, task monitoring, initiation, and organization of materials does not necessarily indicate that these domains are unrelated to marital difficulties. Rather, their bivariate correlations with violence suggest that they may contribute more indirectly, for example by increasing everyday

stress, disorganization, or problem-solving difficulties. Once more proximal regulatory processes such as emotional control and inhibition were considered, however, these organizational dimensions contributed little unique variance to violent behavior. This pattern supports a distinction between executive processes directly involved in immediate emotional-behavioral regulation and those primarily concerned with general task management.

The findings also have particular relevance for couples involved in judicial proceedings, among whom conflicts are often severe, chronic, or resistant to ordinary relational problem solving. Judicial involvement may itself intensify emotional arousal, perceived threat, anger, and uncertainty, thereby placing greater demands on executive control. Individuals with weaker executive regulation may therefore be especially vulnerable to escalating maladaptive interaction patterns under such conditions.

In conclusion, the present study demonstrated that executive dysfunction provides a meaningful structural explanation of marital violence among couples attending the Family Court of Shiraz. Emotional control and inhibition were the most influential executive predictors, while working memory, cognitive flexibility, and self-monitoring also made significant contributions. The model showed satisfactory measurement and structural fit and explained 52% of the variance in marital violence. These findings suggest that assessment of executive functioning, particularly emotional regulation, inhibitory control, working memory, cognitive flexibility, and behavioral self-monitoring, may enhance psychological evaluation of couples at elevated risk for violence. Interventions designed for judicially involved couples may also benefit from integrating executive-control training with conventional anger management, conflict resolution, communication, and couple-therapy techniques.

References

- Agnew, C. R., & South, S. C. (2014). *Interpersonal Relationships and Health: Social and Clinical Psychological Mechanisms*. Oxford University Press.
- Alashram, A. R., Padua, E., & Annino, G. (2019). Effects of Whole-Body Vibration on Motor Impairments in Patients with Neurological Disorders. *American Journal of Physical Medicine & Rehabilitation*, 98(12), 1084-1098. <https://doi.org/10.1097/PHM.0000000000001252>
- Alloway, T. P., & Alloway, R. G. (2010). Investigating the Predictive Roles of Working Memory and IQ in Academic Attainment. *Journal of Experimental Child Psychology*, 106, 20-29. <https://doi.org/10.1016/j.jecp.2009.11.003>
- Alqurashi, T. S., Ali, P. A., & Hinchliff, S. (2025). Notion of Understanding in The Marital Relationship: A Grounded Theory of Intimate Partner Violence from The Perspective of Saudi Men. *Journal of family violence*. <https://doi.org/10.1007/s10896-025-00859-4>
- Anderson, V., Jacobs, R., & Anderson, P. J. (2008). *Executive Functions and the Frontal Lobes: A Lifespan Perspective*. Taylor & Francis.
- Ani, J. I. (2025). Predictors of Intimate Partner Violence and Associated Marital Disruption Among Ever-Married Women in Sub-Saharan Africa: A Multi-Country Analysis for Policy and Intervention Priorities. *Frontiers in Sociology*, 10. <https://doi.org/10.3389/fsoc.2025.1658603>
- Arce, R., Arias, E., Novo, M., & Fariña, F. (2020). Are Interventions with Batterers Effective? A Meta-Analytical Review. *Psychosocial Intervention*, 29(3), 153-164. <https://doi.org/10.5093/pi2020a11>
- Bagerzaei, P., Zanjani, H., & Seifollahi, S. (2017). A Meta-Analysis of Studies on Husbands' Violence against Women in Iran. *Women and Family Cultural-Educational Quarterly*, 11(38), 71-97.
- Berzenski, S. R., & Yates, T. M. (2010). A Developmental Process Analysis of the Contribution of Childhood Emotional Abuse to Relationship Violence. *Journal of Aggression, Maltreatment & Trauma*, 19(2), 180-203. <https://doi.org/10.1080/10926770903539474>
- Birkley, E. L., & Eckhardt, C. I. (2015). Anger, Hostility, Internalizing Negative Emotions, and Intimate Partner Violence Perpetration: A Meta-Analytic Review. *Clinical psychology review*, 37, 40-56. <https://doi.org/10.1016/j.cpr.2015.01.002>
- Blair, C., & Razza, R. P. (2007). Relating Effortful Control, Executive Function, and False-Belief Understanding to Emerging Math and Literacy Ability in Kindergarten. *Child development*, 78, 647-663. <https://doi.org/10.1111/j.1467-8624.2007.01019.x>
- Capaldi, D. M., Knoble, N. B., Shortt, J. W., & Kim, H. K. (2012). A Systematic Review of Risk Factors for Intimate Partner Violence. *Partner Abuse*, 3(2), 231-280. <https://doi.org/10.1891/1946-6560.3.2.231>
- Corvo, K. (2014). The Role of Executive Function Deficits in Domestic Violence. *Partner Abuse*, 5(3), 342-355. <https://doi.org/10.1891/1946-6560.5.3.342>
- Cottrell, D. (2008). *Family Therapy in Special Situations: Couple Infertility, Child Death, and Elderly Parents* (1st ed.). Tandis-e Elm Publications.

- Daugherty, J. C., Verdejo-Román, J., Pérez-García, M., & Hidalgo-Ruzzante, N. (2019). Severity of Neurocognitive Impairment in Women Who Have Experienced Intimate Partner Violence in Spain. *Journal of interpersonal violence*.
- Diamond, A. (2020). Executive Functions. In *Handbook of clinical neurology* (Vol. 173, pp. 225-240).
- Halford, K. (2016). *Brief Couple Therapy* (4th ed.). Fararavan Publications.
- Horne, K., Henshall, K., & Golden, C. J. (2020). Intimate Partner Violence and Deficits in Executive Function. *Aggression and Violent Behavior*, 54, 101412. <https://doi.org/10.1016/j.avb.2020.101412>
- Kamrani, A. (2015). Examining the Prevalence of Domestic Violence against Women and Its Effective Factors among Families Residing in Darreh Shahr. International Conference on Research in Behavioral and Social Sciences, Istanbul, Turkey.
- Khorasani, M., & Mirzaei Mehr, M. (2012). The Prevalence of Domestic Violence against Women in Khorramabad in 2010-2011. *Women's Social-Psychological Studies*, 10, 111-138.
- Kulak, J. A., Heavey, S. C., Marsack, L. F., & Leonard, K. E. (2025). Alcohol Misuse, Marital Functioning and Marital Instability: An Evidence-Based Review on Intimate Partner Violence, Marital Satisfaction and Divorce. *Substance Abuse and Rehabilitation*, 39-53.
- Mohammadi, F., & Mirzaei, R. (2012). Examining Social Factors Affecting Violence against Women: A Study in Ravansar County. *Iranian Journal of Social Studies*, 6(1), 101-129.
- Mohseni Tabrizi, A., Kaldi, A., & Javadianzadeh, M. (2012). Examining the Status of Domestic Violence among Married Women Referring to Forensic Medicine and Welfare Centers in Yazd in 2010. *Yazd Health Dawn Quarterly*, 11(3), 11-24.
- Monadi, M. (2004). The Effect of Similar Perceptions and Definitions between Spouses on Marital Life Satisfaction from Women's Perspective. *Women's Studies*, 4.